

جایگاه پیشرفت در نظام امنیت جمعی نوین با تأکید بر اصلاحات ساختاری ملل متحد

فرید آزادبخت *

دیباچه

موضوع پیشرفت «چالش بزرگ قرن بیست و یکم» نام گرفته است. ابعاد تئوریک و عملی چالش موصوف حاوی ابهامها و گسستهایی است که هم در سطح ساختارها مشاهده می‌شود و هم در بین بازیگران و کارگزاران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی وجود دارد. با این حال سیاستهای مالی، پولی، بازرگانی و عمرانی کنونی و دیدگاههای گاه متفاوت و به ویژه متناقض کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال پیشرفت که در کنفرانسهای بین‌المللی مرتبط با مقوله پیشرفت از قبیل ژوهانسبورگ، مونتری و دوحه منعکس شده دستیابی به اجماع در مدیریت این چالش بزرگ را با دشواری روبه‌رو ساخته است.

در این راستا پرسشهای گوناگونی همچنان مطرح است که با وجود ابهامها و گسستههای موجود، فقدان اراده سیاسی کافی و حاشیه‌ای تلقی شدن مساله پیشرفت به نسبت صلح و امنیت بین‌المللی، چگونه می‌توان بر شکاف دیدگاهها، تعارض ایده‌ها، گسستگی اراده سیاسی جمعی و ناکارآمدی سازوکارهای حقوقی کنونی

* فرید آزادبخت، نامزد دریافت درجه دکترای حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه است. (farid_azadbakht2@yahoo.com)
نصنامه مطالعات بین‌المللی (ISI)، سال چهارم، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۶، صص ۲۲۲-۱۷۳

در جامعه بین‌المللی فائق آمد؟ شکافی که از منظر تحلیلی، پیامد توزیع نامتناسب عقلانیت، قدرت و ثروت در گستره جهانی و در درون مرزهای ملی است. چگونه می‌توان ابعاد متنوع و چند ساحتی پیشرفت، چالشها و تهدیدهای مرتبط با آن را با راهکارها، نهادها و رویه‌های ناهمگون کنونی مدیریت کرد؟ مرز پیشرفت یافتگی کجاست؟ بر چه مبنایی کشورها را از لحاظ سطح پیشرفت می‌توان طبقه بندی نمود؟ آیا شاخصهای موجود، عینی، عملی و قابل اعتماد هستند؟ اهداف پیشرفت ملل متحد که در اعلامیه هزاره احصاء شده‌اند چه نسبتی با هم و با روندها وسازوکارهای کنونی دارد؟ و در نهایت آن اهداف چگونه قابل دستیابی هستند؟ در غیاب نظریه خدمات و مواهب عمومی و کمرنگ بودن ابعاد گسترده آن در ادبیات حقوق بین‌الملل و درسیاستهای کلان کشورهای پیشرفته چگونه می‌توان بر چالشهایی فائق آمد که بازیگران دولتی / خصوصی تمایل و انگیزه‌ای برای رویارویی و مدیریت آنها ندارند؟ منابع مالی پیشرفت چگونه باید تامین شود؟ نگرشهای بخشی، موازی و ناهمگرا و تاکید بر عناصر پیشرفت به صورت پراکنده از چه طریقی قابل اصلاح است؟ مسئولیت بازیگران عرصه پیشرفت چگونه باید تعریف و یا باز تعریف شود؟ دولت‌ها وسازمانهای بین‌المللی حکومتی / غیرحکومتی و بخش خصوصی در این زمینه چه نقش و مسئولیتی دارند؟ راهبردهای کاهش فقر، توانمندسازی، دادوستد آری / کمک نه، کنترل و پایش نیروهای مخرب طبیعی، مساله انرژی، سوخته‌های فسیلی، صیانت محیط زیست، انتقال فن آوری، رشد مدنیت، حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، گسترش دموکراسی، شیوع بیماریهای عفونی مسری و مواردی از این دست چگونه در یک گفتمان پیشرفت محور و انسان‌گرا قابل ترکیب هستند؟ و پرسش آخر اینکه آیا راهکارهای ارایه شده در گزارش هیات بلند پایه و طرح دبیر کل سازمان ملل متحد مبتنی بر یک رهیافت جامع و متوازن بوده و تنها گزینه ممکن برای چیرگی بر دشواریها و معضلات گفتمان پیشرفت به شمار می‌روند؟

در نوشتار کنونی با عطف به این پرسشها و در راستای آزمون این فرضیه که «امنیت

و پیشرفت در عصر وابستگی متقابل و تهدیدهای مشترک تفکیک ناپذیر بوده و تا زمانی که نظریه خدمات عمومی جهانی در حقوق بین‌الملل تثبیت و نهادینه نشود و به شیوه برتر قواعد، رویه‌ها، سازوکارها، ساختارها و بازیگران عرصه پیشرفت و امنیت نیز متناسب با این راهبرد حیاتی و ضروری باز تعریف و بازاندیشی نگردند، چالش‌های پیشرفت به سامان نخواهد رسید و پدیداری یک دنیای متوازن، برخوردار از صلح، مبتنی بر کرامت بشری، ایمن و قابل زیست برای همه در حد یک رویای همگانی باقی خواهد ماند.»

مفهوم پیشرفت با ابعاد چندگانه آن بازشناسی و جایگاه آن در نظام امنیت جمعی نوین تعریف و در ادامه نابرابری در پیشرفت با ملاحظه شاخص‌های در دسترس و قابل اتکا ارزیابی شده و در پایان روندهای بین‌المللی ناظر به چالش پیشرفت و همچنین منطق اصلاح در ساختارهای رسمی موضوع پیشرفت ملل متحد در پرتو گزارش‌های دوگانه دبیر کل و هیات بلندپایه، نقد، تحلیل و تبیین خواهد گردید.

بازاندیشی دیالکتیک پیشرفت و امنیت جمعی

سیر تحول مفهومی پیشرفت

یادآوری این نکته دارای اهمیت است که هر پژوهشگری در بررسی مفهوم پیشرفت با دو مشکل اساسی روبه‌رو است: نخست اینکه نظریه‌ها، رژیم‌ها و قواعد موجود در حقوق و روابط بین‌الملل فاقد وضوح و شفافیت مفهومی بوده و بر یک شناخت خطی و گسسته از مساله استوارند و به همین لحاظ نمی‌توان مساله پیشرفت را فارغ از پیچیدگی‌های تئوریک، ساختاری و مفهومی موجود در مطالعات بین‌رشته‌ای بررسی نمود. دوم اینکه گفتمان پیشرفت واجد ابعاد، عناصر، مفاهیم و ادبیات گسترده‌ای است به گونه‌ای که سیاست، اقتصاد، فرهنگ، ایدئولوژی، فناوری و حقوق در سطوح ملی و بین‌المللی، همچنین شبکه در هم تنیده‌ای از بازیگران و ساختارهای متنوع همه به گونه‌ای در شکل‌گیری نظم مفهومی این ایده‌دستی بر آتش دارند. گسست معرفت

شناختی و تکرر رهیافتهای علمی و پراکندگی رویه‌ها، دیدگاهها، خط مشیها، عناصر و مولفه‌های جامعه بین‌المللی و ساختارهای در حال تحول آن باعث شده است که نیل به یک فهم جامع، متوازن و همگانی از پیشرفت و الزامهای همبسته آن، بسیار دشوار به نظر برسد. با این حال نکته‌ای که بیشتر پژوهشگران بر سر آن هم داستاند آن است که پیشرفت یک فرایند چند بعدی، غایت‌گرا، انسان محور و با گستره جهانی است که متاثر از متغیرهای بی شمار و تاثیر گذار بر بافت و جهت کلی حیات اجتماعی چه در بعد درون کشوری، منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی می‌باشد. ظاهراً مفهوم پیشرفت برای نخستین بار در حوزه علم اقتصاد و در کتاب «ثروت ملل» اثر آدام اسمیت مطرح شد و در پی آن به وسیله جامعه شناسان بسط و گسترش مفهومی یافت و به شاخصی برای تحلیل تغییرات عام اجتماعی تبدیل شد. این بسط مفهومی به معنای فاصله گرفتن از وجوه صرف اقتصادی همانند رشد، تولید ناخالص ملی و در آمد سرانه بود و با مفاهیم اجتماعی، سیاسی و مدنی بسیاری چون آزادی، دموکراسی، محیط زیست، همبستگی بشری و تکامل شناختی پیوند خورد و در گستره مکانی مرزهای ملی را در نوردید و راه جهانی شدن را در پیش گرفت به نحوی که سازمان ملل متحد دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را «دهه‌های پیشرفت» نامید.^۲ طبق نظر ویلبرت مور، مفهوم پیشرفت دلالت بر دگرگونی کامل یک جامعه سنتی و پیشا مدرن به یک جامعه با انواع تکنولوژی و سازمان اجتماعی مربوط به آن دارد.^۴

از نظر برخی از پژوهشگران «پیشرفت فرایند گذار تاریخی از جامعه سنتی به جامعه مدرن است».^۵ نیل اسملسر پیشرفت را تفکیک کارکردی عناصر ساختی جامعه می‌داند. عده‌ای پیشرفت را گذر از یکسانی به تنوع و تمایز پذیری تعریف کرده‌اند.^۷ سیرس پیشرفت را به معنای دستیابی به ظرفیتهای شخصیت انسانی می‌داند که در سه هدف متجلی می‌شود: الف. تامین نیازهای اساسی (رفاه فردی) شامل خوراک مسکن و پوشاک و خدمات اساسی شامل بهداشت، آموزش، فرصتهای شغلی، امنیت فردی و

حقوقی؛ ب. ایجاد اشتغال کامل؛ ج. کاهش نابرابری.^۸ از نقطه نظر حقوقی و بر اساس اسناد موجود تعریف جامعی از مقوله صرف پیشرفت وجود ندارد. با این حال ظهور این مفهوم در ادبیات حقوقی به منشور آتلانتیک ۱۹۴۳ بر می‌گردد. منشور ملل متحد، به‌رغم تصریح به همکاری‌های اقتصادی و اجتماعی در فصل‌های ۱۰ و ۹ و همچنین در ماده ۱، در مورد مفهوم پیشرفت از تدقیق چندانی بر خوردار نیست.^۹ پاره‌ای از قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد از جمله قطعنامه ۱۱۶۱ مصوب ۱۹۵۷ نیز فارغ از تعریف این مفهوم تنها به نقش پیشرفت اقتصادی و اجتماعی مناسب، در پیشرفت صلح و امنیت و رعایت حقوق بشر اکتفا نموده است.^{۱۰} اعلامیه کنفرانس حقوق بشر ۱۹۶۸ تهران به ارتباط عمیق میان حقوق بشر و پیشرفت اقتصادی پرداخته ولی جوانب این مفهوم را روشن نمی‌سازد.^{۱۱} اعلامیه پیشرفت اجتماعی ۱۹۶۹ با یک دید غایت‌گرا، هدف پیشرفت اجتماعی و عمران را افزایش مستمر استانداردهای مادی و معنوی زندگی تمام اعضای جامعه با عنایت به احترام و انطباق با حقوق بشر و آزادی‌های اساسی قلمداد نموده^{۱۲} و به دنبال آن مفهوم حق بر پیشرفت به عنوان یکی از انواع حقوق بشر مطرح گردید. ابتدا کشورهای در حال پیشرفت تحت عنوان نظم نوین اقتصادی بین‌المللی این حق را مطرح نمودند و در پی آن کارشناسان، متخصصان و نهادهای غیرحکومتی انواع حقوق بشر را همان حق بر پیشرفت به صورت یکپارچه معرفی کردند. در سال ۱۹۷۹ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در قطعنامه چهارم نشست مورخ ۲ مارس ۱۹۷۹ حق بر پیشرفت را به عنوان یک حق بشری به رسمیت شناخت و از دبیر کل ملل متحد خواست تا شرایط بهره‌مندی کلیه افراد و اقشار مردم را از این حق فراهم نماید.^{۱۳}

علاوه بر این در همین کمیسیون و نیز در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، گزارش‌های متعددی در این باره تهیه و تنظیم شد که منجر به تهیه پیش‌نویس اعلامیه حق بر پیشرفت و تصویب آن در سال ۱۹۸۶ گردید. به موجب دیباچه این اعلامیه، حق بر پیشرفت یعنی هماهنگی و یکپارچگی حقوق سیاسی و مدنی با حقوق اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی به صورت وابسته به یکدیگر و نیز مجموعه حقوق بشر و آزادیهای اساسی که همه آحاد بشر بدون توجه به نژاد، جنس، زبان و مذهب آنها باید از آن بهره‌مند شوند.^{۱۴} در سال ۱۹۹۳ نیز در دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین حق بر پیشرفت مورد تاکید دوباره قرار گرفت و به صورت حق غیرقابل سلب، جهان‌شمول و از انواع حقوق اساسی بشر عنوان شد.^{۱۵} سرانجام تردید راجع به اینکه حق بر پیشرفت نیز جزو حقوق بشر باشد یا نه در توافق به عمل آمده در کنفرانس جهانی حقوق بشر ۱۹۹۳ وین پایان یافت و متعاقب گردهماییهای بین‌المللی متعددی که در همین راستا برگزار گردید، بر حقوق بشری بودن این حق تاکید شد. ۱. کنفرانس جهانی جمعیت و پیشرفت ۱۹۹۴؛ ۲. اجلاس جهانی پیشرفت اجتماعی ۱۹۹۵؛ ۳. چهارمین اجلاس جهانی زن؛ ۴. اجلاس جهانی غذا ۱۹۹۶؛ ۵. دومین اجلاس سازمان ملل متحد راجع به اسکان بشر ۱۹۹۶؛ ۶. کنفرانس جهانی علیه تبعیض نژادی.

منظور از حق بر پیشرفت، جریان روند پیشرفت است که به تحقق انواع حقوق بشر در یک محدوده زمانی منتهی می‌شود و باید به نحوی این مسیر طی شود که این مفهوم به عنوان یک حق بشری با توجه به استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر یک روند غیرتبعیض آمیز، مشارکتی، پاسخگو، شفاف و با رعایت اصل عدالت در سیاست‌گذاریها و مشارکت در ماحصل جریان توسعه نگریسته شود.^{۱۶} با دقت در مفاد اعلامیه حق بر پیشرفت چند نکته استخراج می‌شود که عبارتند از: ۱. حق بر پیشرفت یک حق بشری غیرقابل سلب است یعنی به هیچ وجه قابل انتقال به غیرو یا قابل اعراض نیست؛ ۲. روند پیشرفت به صورت تضمین انواع حقوق بشر که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اسناد حقوق بشری مصوب سازمان ملل متحد و سازمانهای منطقه‌ای پدیدار گردیده توصیف شده است و سرانجام اینکه؛ ۳. حق بر پیشرفت را حق افراد، نهادها و کارگزاران ذینفع از ماحصل این روند اعلام می‌نماید که جریان پیشرفت باید از آن حمایت به عمل آورده و آن را ترویج نماید.^{۱۷} پیشرفت در مقدمه اعلامیه حق بر پیشرفت به صورت

یک روند گسترده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که منتهی به یک پیشرفت ثابت و تداوم در تامین رفاه آحاد بشر بر مبنای مشارکت جدی، فعال و آزادانه آنها در روند توسعه و توزیع عادلانه منافع حاصله از این همکاری می‌گردد، تعریف و توصیف شده است. با عنایت به بند ۳ ماده ۲ اعلامیه مزبور چنین فرایندی باید هدف سیاست‌گذاری ملی باشد که دولتها حق و در عین حال تکلیف تنظیم و تدوین آن را به عهده دارند. علاوه بر این دولتها حق دارند در صورت عدم توانایی به اتخاذ و اجرای سیاستهای مناسب در این خصوص از سایر دولتها و سازمانهای بین‌المللی در خواست مساعدت و مشارکت کنند. مواد ۳ و ۴ اعلامیه به فلسفه این نوع مشارکت بین‌المللی پرداخته است.

به موجب بند ۳ از ماده ۳ دولتها موظف هستند تا با یکدیگر در تضمین پیشرفت و محو موانع موجود در مسیر پیشرفت مشارکت نموده و باید تکالیفشان را به نحوی اعمال کنند که یک نظم اقتصادی بین‌المللی نوین بر مبنای حاکمیت مساوی و مشترک را ترویج نمایند. ماده ۴ با قاطعیت تمام اعلام می‌کند که دولتها چه به صورت انفرادی، چه به صورت جمعی وظیفه دارند سیاستهای عمرانی بین‌المللی را در جهت تضمین حق بر پیشرفت تسهیل نمایند.^{۱۸} این ماده در واقع چنین بیان می‌کند که اقدام ثابت و مستمری لازم است تا پیشرفت آرام کشورهای در حال پیشرفت فراهم شود و در جهت تکمیل تلاشهای کشورهای در حال پیشرفت یک مشارکت بین‌المللی فعال و موثر به منظور فراهم آوردن تسهیلات و امکانات لازم در جهت پیشرفت همه جانبه آنها ضرورت دارد. دبیر کل پیشین ملل متحد در سال ۱۹۹۴ در دستور کاری برای پیشرفت به پنج عامل صلح، دموکراسی، اقتصاد، عدالت اجتماعی و محیط زیست به عنوان ابعاد پیشرفت اشاره نمود.^{۱۹} قطعنامه شماره ۱۵ کمیسیون حقوق بشر سال ۱۹۹۶ این فرایند را گسترش داد و با اشعار به اینکه تحقق اعلامیه حق بر پیشرفت یک فرایند پویا است که باید در تمام سطوح مناسب ملی و بین‌المللی دنبال شود خواهان مشارکت موثر دولتها، ارگانها، کارگزارهای نظام ملل متحد، سازمانهای غیرحکومتی فعال و شرکتهای چند ملیتی در

این زمینه شد.^{۲۰}

با تصویب اعلامیه هزاره در سپتامبر ۲۰۰۰ که اهداف عمرانی ملل متحد را در پرتو اصول و ارزشهای شش گانه آزادی، برابری، همبستگی، بردباری، احترام به طبیعت و مسئولیت مشترک بر می‌شمارد^{۲۱} حق بر پیشرفت عملیاتی شده و از حوزه مفاهیم نظری به عرصه عمل وارد شد. این تحول با گزارش دبیر کل و همچنین گزارش هیات بلند پایه اوج گرفت به نحوی که امروزه دست‌کم این هم‌اندیشی وجود دارد که در عصر وابستگی متقابل و با الهام از روح کنفرانسهای بین‌المللی پیش گفته و کنفرانسهای جهانی از قبیل مونتری، ژوهانسبورگ و دوحه تفکیک ناپذیری امنیت، پیشرفت و حقوق بشر به یک روند غالب در روابط بین‌الملل تبدیل شده و مشارکت جهانی برای پیشرفت با ابعاد متنوع و متکثر آن یک ضرورت جهانی و در عین حال یک تکلیف واقعی به شمار می‌رود. هر چند تا تکامل سازوکارهای نوین برای تضمین پاسخگویی دولت / شهروند، پاسخگویی دولت / دولت، نهادها و سازمانهای بین‌المللی / اعضای نهاد- سازمان و پاسخگویی نسل کنونی / نسلهای آینده،^{۲۲} راهی طولانی در پیش است با این حال نمی‌توان دگرگونیهای مثبتی را که اتفاق افتاده و اقدامهای هر چند ناقصی را که انجام پذیرفته، با ساده دلی نادیده انگاشت، زیرا انگیزه اقدام جمعی در پرتو اراده سیاسی با همگرایی روزافزونی که در سطح جهانی شکل گرفته، به طور نسبی بیانگر این واقعیت است که یک جهان هم‌سر نوشت، فرجامی جز همگرایی همه جانبه ندارد.

تعامل و ارتباط متقابل پیشرفت و امنیت بین‌المللی

در گزارش هیات بلند پایه این نکته مورد توجه و اهتمام قرار گرفته است که پیشرفت «بنیان‌گرنز ناپذیر هر نظام امنیت جمعی است.»^{۲۳} فهم بایسته این ایده مستلزم بازشناسی تحول در گفتمان کلاسیک امنیت محور روابط بین‌المللی است که در این بهره، حدود و ثغور و دامنه این دگرگونی را در ابعاد متنوع آن و در تعامل با

مقتضیات ایده جهانی شدن بررسی می‌نماییم.^{۲۴} از منظر هستی‌شناختی، همداستانی رئالیسم سیاسی و پوزیتیویسم حقوقی در شکل‌گیری این ایده پدیدار شده است که محور روابط بین‌الملل نهاد دولت است و به تبع آن جنگ، برترین تهدید ممکن. هرچند در این همگرایی سیاست و حقوق، واقعیتی نهفته است، با این حال در بنیان این فکر خلل افتاده است؛ به گونه‌ای که امروزه دگرگونی در منابع و ماهیت کانونهای تهدید، ارزشهای هدف، واکنشهای احتمالی و شبکه‌های بازیگران امنیتی، گفتمان سنتی امنیتی را با چالشهای فکری گسترده‌ای روبه‌رو ساخته است.

امروزه نفس دولت می‌تواند به عنوان یک تهدید برای شهروندان مطرح باشد، از این منظر منازعات نظامی اعم از داخلی و بعضاً بین‌المللی ریشه در مقوله مهمی چون مشروعیت دولت دارد. دولتی که فارغ از الزامهای دموکراتیک، با شهروندان خود و جهان سر پیکار دارد، توزیع فرصتها را به شکل برابر و عادلانه، به انگیزه بقای الیگارش‌ی آهنین و فرو بسته ماندن سپهر عمومی به روی نخبگان ناهمفکر و شهروندان دگراندیش به تاخیر انداخته و در مواردی به تعطیل می‌کشد. اخلاق و اقتصاد را به پشتوانه طبقه نخبه / فرودست وابسته، تئوریزه ساخته و تملک می‌نماید. شان مشارکت عمومی را تا سر حد نمایش و بسیج توده‌ای فرو می‌کاهد. نظریه توطئه را در ناکارآمدی توتالیتریسم انحصار طلب و برتری جوی حاکم، پارادایم مسلط علوم اجتماعی می‌انگارد. به جای تقویت احزاب دولت‌ساز به خلق احزاب دولت ساخته روی می‌آورد. همزاد تکلیف را در باتلاق توجیه اهداف از یاد می‌برد. منزلت شهروندی و کرامت بشری را در پای بت انگاری و فرجام‌گرایی به مسلخ می‌کشاند. با وعده بهشت جهنم می‌آفریند. اطاعت و انقیاد را حد آزادی می‌پندارد. کرامت را بدیل کارایی می‌داند. شکاف قدرت / آزادی را با معجزه رانت جبران می‌سازد. انزوای بین‌المللی را در سایه نظامی‌گری تاب می‌آورد. نقض و پارگی جامه حقوق بشر را با سوزن نسبی انگاری رفو می‌کند و آیا پدیداری و استمرار چنین دولتهایی منبع تهدید نیست؟ به جای نگاه بیرونی به منابع و کانونهای تهدید که در گفتمان

کلاسیک منشا بین دولتی صرف داشت، کالبد شکافی هویت دولتها و بازاندیشی تعامل و رابطه دولت - ملتها، دست کم برای کسانی که امنیت انسانی را به نسبت امنیت دولت سازنده و حیاتی می‌پندارند یک ضرورت گریز ناپذیر است. الگوی کنش بین دولتی چنین دولتهایی نیز نباید از حلقه فراگیر تحلیل جامعه شناختی بیرون افتد، رویکرد تقابلی با جهان در پرتو نفرت آفرینی ایدئولوژیک، دنیا را آبشخور خوکان دیدن، به جای مشارکت در نظم جهان به مقاومت روی آوردن، تخصیص بودجه‌های کلان به سیاستهای نظامی و بعضا تجاوزکارانه و حذف عقلانیت و تعامل از گردونه دیپلماسی. بدون تردید ریشه‌های چنین تهدیدی را در مناسبات قدرت / آزادی و به تعبیر دیگر در تعامل دولت / ملت و حلقه‌ها و فرایندهای میانجی باید جستجو کرد. «این واقعیت که بسیاری از منازعات رخ داده در کشورهای غیرپیشرفته داخلی تا بین دولتی صرف بوده موید این ادعاست.»^{۲۵}

تثبیت دموکراسی و تحقق حقوق مدنی و سیاسی به عنوان بعدی از ابعاد متنوع و متکثر پیشرفت، رابطه دولت-ملت را بر مبنای عقل جمعی و مدنی پایه می‌گذارد که در نهایت و به گونه‌ای واقعی به ترمیم شکاف قدرت / آزادی می‌انجامد. به همین طریق حاکمان دموکرات و مردم سالار به ساماندهی معضلات داخلی بر اساس فرایندهای دموکراتیک و با ابتنا بر حقوق شهروندان می‌پردازند. نکته دیگر آنکه نقض سیستماتیک و منظم حقوق شهروندی / بشری و نادیده گرفته شدن آزادیهای فردی / عمومی و اختصاص بودجه‌های کلان به سیاستهای نظامی و تبعیت اقتصاد ملی و عمومی از روحیه جنگی اصولا در جوامعی بیشتر اتفاق می‌افتد که ابعاد سیاسی-مدنی و مشارکتی پیشرفت نادیده گرفته شده و ریسک تصمیمات خودسرانه و مصلحت آمیز با لفاظی از ایدئولوژی به کاستی گراییده و ایده پاسخگویی و دولت پاسخگو، حواله تاریخ می‌شود. از طرف دیگر یک دولت دموکراتیک به همراه جامعه مدنی فعال و با ساختارها و سازوکارهای حقوق بشری به جای اتخاذ رویکردهای تقابلی و تعارضی با سایر دولتها در

یک تعامل سالم و سازنده مبتنی بر رقابت و همکاری به سر می‌برد. زیرا پایداری حاکمان در چنین دولتهایی نه تضمین ابدی دارد (ادواری و موقتی بودن حضور در عرصه سیاست) و نه بهانه‌ای غیر از کارآمدی و پاسخگویی (ملتهای دموکراتیک به اربابان جادوگر نیاز ندارند، آنها مدیران کارآمد می‌خواهند). دموکراسی به سان یک روش، پادزهر چنین تهدیدهایی است که به طور مستقیم/غیر مستقیم، از نفس حضور و تداوم رسالت تاریخی دولتهای تمامیت خواه بر می‌خیزد. به سخن دیگر دموکراسی هم در تکوین هویت دولتهای خواهان صلح و حامی امنیت انسانی نقش ایفا می‌کند و هم در تنظیم رفتار و نقش مسالمت آمیز آنان سهیم است. بعد دیگری که در تحول گفتمان امنیت محور شایسته یاد آوری است دگرگونی در سرشت تهدیدهای احتمالی می‌باشد. جهان پس از جنگ سرد تنها به امنیت دولت نمی‌اندیشد که مهم ترین تهدید کلاسیک آن جنگ بود؛ عاملی که در دوره‌ای طولانی از تاریخ دولت نوین، هم اقدامی مجاز بود و هم منشا مشروعیت و در عین حال بخشی از دیپلماسی مرسوم بین دولتی به شمار می‌رفت. تغییر هویت و نقش دولت در عصر جهانی شدن و پدیداری ایده‌ها و هویت‌های نوین باعث شده است که مفهوم امنیت انسانی در کانون توجه صاحب نظران مسائل بین‌المللی قرار گیرد و در مطالعات ناظر به حوزه‌های امنیتی جایگاه ویژه‌ای به دست آورد.

تبیین روشمند دگرگونیهای رخ داده در ماهیت و کانون تهدیدهای احتمالی با تشکیل در این فرض تحویل گرایانه جامعه شناختی پیشا دور کیمی / پارسونزی حقوق بین‌الملل همراه و همبسته است که «امنیت جهانی قابل فروکاستن به امنیت صرف واحدها و بازیگران اصلی روابط بین‌الملل (دولت) و تهدیدهای مرتبط با آن است.» گسترش کنشهای اجتماعی فرامرزی غیر حکومتی، پدیداری معضلات و مسائل جهانی، کمرنگ شدن ایده سنتی خود حمایتی (Self Help)، شکل‌گیری تهدیدهایی با ماهیت اساسا غیرنظامی، توزیع نامتناسب ثروت، عقلانیت و فرصتهای برابر، بلایای گسترده طبیعی، بیماریهای عفونی مسری، پدیده گلخانه‌ای، آلودگیهای فرامرزی،

شبکه‌های تروریستی، جرایم سازمان یافته فراملی، تخریب محیط زیست، انفجار جمعیت، خشونت‌های لجام گسیخته، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، تزلزل ارزش‌های اخلاقی و تضعیف همبستگی‌های خانوادگی، همه و همه گویای این واقعیت است که امنیت جهانی / انسانی هم از منظر محتوایی / مفهومی دگرگون شده است و هم این که ناکارآمدی ساختارهای امنیتی در مدیریت چالش‌های موصوف بر کسی پوشیده نیست. آیا جهانی با این اوصاف، قابل تحویل و فروکاستن تا سرحد یک اجتماع دولتی با انگیزه‌ها و منافع موازی و آزادی عمل گسترده به نام حاکمیت ملی است؟ هرگونه پاسخ خطی و تک سببی به این مساله در قالب هر رهیافت علمی، به باز تولید حجم گسترده‌ای از ساده‌اندیشی و جزم‌گرایی می‌انجامد. اینجاست که ایده پیشرفت هم در تحلیل و بازاندیشی، کانونها و منابع تهدید به کار می‌آید و هم در فرایند پاسخ و مدیریت چنین چالش‌هایی کارایی و کفایت خود را نشان می‌دهد. فقر با هر توصیفی، وابسته به یک سنخ اجتماعی (Social Type) است و این سطح پیشرفت است که دولت، گروه یا فردی را از رهگذر روابط متقابل و خاص اجتماعی در یک پایگاه و منزلت اجتماعی جای می‌دهد. در نتیجه پاره‌ای از دولت‌ها، گروه‌ها و افراد در سنخ اجتماعی در حال پیشرفت / پیشرفته یافته قرار می‌گیرند. به همین سان دموکراتیک بودن دولت، بر حسب تکوین و تثبیت ارزش‌ها، حقوق سیاسی و مدنی و شکل‌گیری سازوکارهای تصمیم‌سازی جمعی مبتنی بر پدیده مشارکت و نمایندگی، از طریق بلزخور اجتماعی بین‌المللی، به شکل‌گیری سنخ اجتماعی دولت دموکراتیک و یا غیردموکراتیک می‌انجامد. به تعبیر دیگر «مشارکت زمانی در یک جامعه سیاسی معنی‌دار است که در یک روند اعتمادسازی از سوی ساختار قدرت و نهادهای مدنی، توده‌های مردم و شهروندان با گرایش‌های سیاسی متکثر و متنوع در روندها، رویدادهای سیاسی و جابه‌جایی مسالمت‌آمیز قدرت به نقش تعیین کننده خود اعتماد داشته باشند»^{۲۶} سنخ اجتماعی تروریست نیز از همین طریق باز تولید و تحلیل می‌شود.

البته برخی از وضعیت‌ها از قبیل انفجار جمعیت، شیوع بیماری‌های عفونی و نمونه‌های دیگر از قبیل گرایش به خشونت و جرائم‌سازمان یافته فراملی همراه و ملازم سنخ‌های اجتماعی خاص هستند و تنوع و تکثر سنخ‌های اجتماعی به حدی است که به سادگی نمی‌توان میزان و نرخ احتمال حضور گروه‌های خاصی از افراد متعلق به سنخ‌های اجتماعی ظاهراً همسان را در کشورهای گوناگون برآورد نمود. با بیانی که از کلرویزه پیشرفت به دست داده شد (۱). کمک به مدل‌های بازاندیشی سرشت و کانون‌های تهدید؛ ۲. مشارکت و تاثیرگذاری در مدیریت چالش‌های ناشی از تهدیدهای موصوف) تبیین دقیق‌تر گونه دوم را به اختصار پی می‌گیریم.

پیشرفت یک فرایند انسان محور است که به تحقق ابعادی از توانمندبهای انسانی در گستره فردی / اجتماعی، جسمی / روانی، محیطی / انسانی، سیاسی / مدنی، اقتصادی / اجتماعی- فرهنگی و ملی / بین‌المللی و سطوح هم بسته می‌انجامد که کاهش و تعدیل زمانمند فقر در قالب اهداف عمرانی هزاره، کنترل بیماری‌های عفونی از طریق گسترش فرهنگ پیشگیری و هماهنگ‌سازی تحقیقات علمی / تلاش‌های سیاسی و اجرایی، گوشه‌ای از تحقق این فرایند پویا و هدفمند را نشان می‌دهد. همچنین پیشرفت این روند، زمینه شکل‌گیری جرایم‌سازمان یافته فراملی را محدود می‌سازد و تروریسم را با القاء ارزش‌های مدنی، حقوق بشر، آموزش زیستن با تفاهم و گسترش فرهنگ مدارا و تسامح، ایجاد اشتغال، مهار فقر، بیکاری و خشونت، تعدیل شکاف‌های ساختاری جوامع که زمینه پیوستن نسل‌های نا امید از تغییر دموکراتیک به جنبش‌های غیر مدنی و تروریستی به شمار رفته، محدود می‌سازد، بستر لازمی برای برپایی گفت‌وگوی درون فرهنگی و بین فرهنگی برپایه ارزش‌های مدنی و انسانی فراهم می‌نماید، قواعد بازی سیاسی و زندگی مدنی را به دست داده و از تبدیل نیروی جوان «یعنی بزرگترین سرمایه ملی هر کشور به تهدید علیه امنیت آنها جلوگیری»^{۳۷} به عمل می‌آورد. با کنترل جمعیت و اشاعه ارزش سلامت از طریق بسط نظام‌های بهداشتی، رفاه را به طور نسبی برای آحاد جمعیت

کشورها به ارمغان می‌آورد و از ایجاد چرخه فاسد بیکاری، فقر، خشونت، ناتوانی، سوء تغذیه، نابرداری و روی آوردن به ناهنجاریها جلوگیری می‌کند.

ارزشهای هدف

ارزشهای تازه‌ای در معادلات امنیتی متأثر از فرایند جهانی شدن مطرح شده است که با ایده پیشرفت، حقوق بشر و نیازهای انسانی مرتبط بوده و در این سطح بهتر درک و فهم می‌شوند. جهت کلی و سمت و سوی این ارزشها در راستای تحول از سطح ملی به گستره جهانی و به تعبیر دیگر قابلیت جهانی شدن این مقوله از ارزشها و در عین حال تکیه بر انسان محوری به جای ابتناء بر حاکمیت و ایده دولت‌گرایی صرف می‌باشد. به سخن دیگر قلمرو این ارزشها جهانی و محتوای آنها بشری / فردی است. به جای گستره ملی و ماهیت دولتی ارزشها در گفتمان سنتی امنیت محور، امروزه شاهد شکل‌گیری ارزشهایی با برد جهانی و عام و در عین حال متکی و مبتنی بر اصالت فرد و سمت‌یابی انسانی در پارادایم نوین امنیتی هستیم. گسترش دموکراسی، بسط آزادیهای بنیادی، مشارکت در فرایند پیشرفت، حاکمیت قانون، کاهش فقر، ایجاد محیط زیست‌ایمن و فرغ از تهدیدهایی چون آلودگیهای فرا مرزی، گازهای گلخانه‌ای، تخریب لایه ازن، بیابان زایی و بلزانه‌های اسیدی، گسترش و شیوع بیماریهای عفونی مسری، مقابله با جریان مواد مخدر و جنایات سازمان یافته فراملی از جمله مقوله‌های تازه‌ای هستند که در این فضای نوین و در پرتو ارزشهای موصوف، مورد اهتمام هستند. با یک نگاه اجمالی می‌توان دریافت که پیشرفت جایگاه ویژه‌ای در نظام امنیت جمعی نوین دارد به گونه‌ای که دبیر کل ملل متحد با وقوف به اهمیت این موضوع، در بند ۱۷ گزارش خود به آن اشاره نموده است.^{۲۸} علاوه بر این رابطه پیشرفت و حقوق بشر به گونه‌ای است که همدیگر را تقویت می‌نمایند (بند ۱۶ گزارش دبیر کل)^{۲۹} به همین نحو جنگ و شرارت یکی از دلایل گرفتار شدن کشورها و افراد در دام فقر است و باعث فروپاشی روند پیشرفت در ابعاد ملی و

واکنشهای احتمالی و سیستمهای مدیریت چالشها (شبکه‌های بازیگران امنیتی)

تحول مفهوم امنیت از امنیت ملی به امنیت مشترک و انسانی نشانگر تحول و دگرگونی رخ داده در این بعد است. از این منظر دولت ملی دیگر تنها متولی امور امنیتی نبوده بلکه شبکه گسترده‌ای از بازیگران، نهادهای مدنی، جامعه بین‌المللی، دولت‌ها و جوامع امنیتی در پی تحقق آن هستند. بر اساس گفتمان جدید، تهدیدات، ماهیتی جهانی یافته و بنابراین، مقابله با آن از عهده یک کشور بیرون است. محدودیتهای خود حمایتی که در گزارش هیات بلندپایه به آن اشاره رفته گویای این واقعیت است که «هیچ کشوری هر چند قوی در مقابل تهدیدهای جدید قادر به دفاع از خود نیست.»^{۲۰} در این راستا جامعه مدنی چه در سطح ملی و چه در گستره بین‌المللی و جهانی نقش حائز اهمیتی دارد، به گونه‌ای که بخش قابل ملاحظه‌ای از مسئولیت مقابله با چالشها و تهدیدهای پیش روی در قالب شبکه‌های عمرانی غیرحکومتی قابل اجرا است. همچنین سازمانهای منطقه‌ای با کارکردهای اقتصادی، اجتماعی و به ویژه سازمان ملل متحد و کارگزاریهای تخصصی آن نقش قابل توجهی در این فرایند دارند. «سازمانی که بایستی فعالانه تر در شکل دادن به آینده مشترک بشریت عمل کند و همچنین دنیای ما را به روزی نزدیک‌تر کند که همه مردم آزادی انتخاب نوع زندگی مورد علاقه خود، حق تعیین سرنوشت دموکراتیک، آزادی دسترسی به منابعی را که این انتخاب و حق را با معنا سازد و تضمین اینکه در صلح از آنها برخوردار شوند، داشته باشند.»^{۲۱} سازمانی که در تدوین سیاست‌گذاریهای عمومی و تحقق اهداف توسعه‌ای هزاره نقش کلیدی و اساسی دارد.

واقعیت نابرابری در پیشرفت

سنخ‌شناسی اجتماعی پیشرفت

نابرابری در پیشرفت واقعیتی غیرقابل انکار است که با شاخصهای عینی و قراردادی می‌توان برخی از زوایای پیدا و پنهان آن را روشن ساخت. با این حال سنخ‌شناسی اجتماعی نبود پیشرفت از رهگنر بازاندیشی کنشهای اجتماعی بین دولتی و تلقی ساختارها و طیف متنوعی از رویکردهای بازیگران بین‌المللی امکان پذیر است. توسل و استناد به شاخصهای موصوف، در دسته بندی کشورها از لحاظ سطح پیشرفت نیازمند ملاحظات چندگانه‌ای است. نخستین پرسشی که در این راستا قابل طرح است این نکته است که عینیت و واقع‌گرایی آماری که پشتوانه مستند بودن داده‌های خام ناظر به پیشرفت است به خودی خود محل تردید است؛ چه اینکه احتمالات استقرایی که مبنای هر گونه سیستم آماری است قابلیت بروز خطای انسانی را در فرایند گردآوری و دآوری داده‌ها و واقعیت‌های به ظاهر ساده مورد بحث گریز ناپذیر می‌سازد. این تردید درباره صحت و سقم منابع استنادی، شیوه‌های احصاء، سازوکارهای اطلاع رسانی، بازخور اجتماعی و مدیریت پردازش داده‌ها نیز جاری است. نکته دیگر اینکه احتمالات آماری، حتی در بهینه‌ترین شرایط، ظرفیت محدودی در بلزنمایی واقعیتها و ساختارهای پیچیده اجتماعی دارد. به تعبیر دیگر «هیچ نظام علمی نیست که بتواند تمامی واقعیت‌های عینی را باز تولید کند و نیز هیچ دستگاه مفهومی‌ای نیست که بتواند درباره تنوع بی‌پایان پدیده‌های جزئی جان کلام را بگوید.»^{۳۳}

صرف نظر از این مشکلات، این مساله نیز قابل انکار نیست که سنخ‌شناسی یک پدیده اجتماعی به صرف استناد به ابعاد عینی قضیه، گویای تمام ابعاد واقعیت نیست؛ چه اینکه داوریه‌های ارزشی، نظام توقعات، الگوهای رفتاری، کنش سایر بازیگران و الزامهای نظام حقوقی بین‌المللی در تبیین روند تکوین و شکل‌گیری سنخ اجتماعی دولت در حال پیشرفت دخیل است. با عطف به وجود این دسته از محدودیت‌های همبسته احتمالات

آماری در تدوین شاخصهای استنادی، همانند نرخ مرگ و میر کودکان زیر پنج سال، نرخ مولید سالانه، سرانه تولید ناخالص ملی، سرانه درآمد ملی، امید به زندگی، میزان ترک تحصیل گروه‌های سنی، نرخ جمعیت با سواد، توزیع امکانات فرهنگی، برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه، سرانه خدمات بهداشتی، حقوق زندانیان، نرخ بیکاری، نرخ تورم، وجود احزاب مستقل و تاثیرگذار در سرنوشت سیاسی، ادواری بودن حضور در عرصه سیاست، مطبوعات فعال، تحرک اجتماعی، دسترسی به آب سالم، تضمین شغلی، حق داشتن وکیل، گسترش نهادهای رفاهی و چتر حمایتی، تضمین حقوق اقلیتها، فرهنگ مدارا و تسامح، آزادی بیان و عقیده، دادگاههای مستقل و دادرسی منصفانه، مصونیت از شکنجه، جایگاه محیط زیست در سیاستهای سخت افزاری، برابری جنسیتی، کنترل جمعیت، وضعیت کودکان، تولید علم و سرانه مقالات علمی، روحیه خلاقیت، سطح خود شکوفایی فردی، میزان پاسخگویی دولت، نسبت بودجه‌های نظامی در مقابل بودجه‌های رفاهی و خدمات عمومی، توزیع ثروت بر اساس دهک پایین درآمدی به نسبت دهک بالای درآمدی، همبستگی اجتماعی، مطالبات جوانان، توازن بین بخشی، حاکمیت قانون، کارآمدی عمومی، سطح فساد اداری، ارتباطات، اطلاعات، سانسور خبری و روحیه ملی می‌توان چارچوب مناسبی که قابلیت تبیین وضعیتهای مرتبط با سطح پیشرفت را دارا باشد ارائه نمود. در حال حاضر، تنوع وضعیتهای موجود در گستره‌های ملی و بین‌المللی گویای آن است که بر حسب شاخصهای پیش گفته، دسته بندی کشورها در سنخهای اجتماعی پیشرفته، در حال پیشرفت و کمتر پیشرفت امکان پذیر است.

سنخ اجتماعی پیشرفته به آن کشورها اطلاق می‌گردد که ساختارهای مدنی/اجتماعی و علمی/فن آوری، در قالب نقشهای تعریف شده و توسط هویتها تثبیت یافته در راستای تحقق اهداف ناشی از اجماع ملی فعال است. به سخن دیگر در این سنخ اجتماعی دیالکتیک قدرت/آزادی، فرد - جامعه مدنی/دولت، حد اکثر همگرایی را باز تولید می‌نماید، سطح همبستگی دینامیک اجتماعی محصول گذار

تدریجی و درون زای جامعه ملی است، منزلت انسانی با وجود چالشهای گوناگون بازتاب گسترش فرهنگ حقوق بشری است، دولت پاسخگو است و حاکمیت قانون / اراده شهروندی نسبت به هم از تناظر بالایی برخوردار است. در مقابل سنخ اجتماعی در حال پیشرفت، در برگیرنده کشورها و دولت ملتهایی است که هنوز مرزی بین دولت و فرد وجود ندارد، در هم آمیختگی اخلاق و سیاست، تمامیت خواهی دولت، ضعف جامعه مدنی، نبود هم‌اندیشی و صوری بودن ساختارهای مدنی / اجتماعی و علمی / فن‌آوری در شکل‌گیری هویت‌های منسجم و باز تعریف نقش‌های اجتماعی مانعی اساسی محسوب می‌گردد. آخرین سنخ اجتماعی شامل کشورهای کمتر پیشرفته‌ای است که در تدارک همبستگی اجتماعی در مانده‌اند، فاقد اقتصاد ملی بوده و تنها راه برون رفت آنها در کوتاه مدت، حمایت‌های خارجی می‌باشد.

با عطف به ناهمگونی‌های موجود بین سنخ‌های اجتماعی سه‌گانه فوق، برخی از سازمان‌های بین‌المللی با صدور قطعنامه‌هایی که مبتنی بر نظر کارشناسان بوده است، دست‌های از کشورها را در لیست کشورهای در حال پیشرفت جای داده‌اند. این همان شیوه‌ای بود که در سال ۱۹۷۱ برای تنظیم فهرستی از کشورهای در حال پیشرفت در طبقه‌ای جدید که در دومین نشست انکتاد در دهلی نو مقرر گردید مورد استفاده قرار گرفت.^{۳۳} دومین الگوی سنخ‌بندی اجتماعی و حقوقی دولتها از لحاظ سطح پیشرفت، عهد نامه است. نخستین عهدنامه لومه ۱۹۷۵ فهرستی از ۳۴ کشور در حال پیشرفت به منظور مواد ۲۴ و ۱۷ و سیاه‌ای از ۲۴ کشور در حال پیشرفت به منظور کمک‌های ویژه را تنظیم نموده است. در دومین عهدنامه لومه ۱۹۸۰ در ماده ۱۵۵ سه سیاهه از کشورها ارایه شده بود: الف. کشورهای بدون ساحل یا محصور در خشکی؛ ب. کشورهای جزیره‌ای؛ و ج. کشورهای پیشرفته.^{۳۴} دومین الگوی سنخ‌بندی دولتها که با حاکمیت دولت مطابقت دارد، راهی است که کشورها آزادند به وسیله آن از امتیازاتی که به نفع کشورهای در حال پیشرفته در نظر گرفته شده بهره ببرند. کشورهایی که این امتیازات را تضمین می‌کنند

آماده شناسایی و پذیرش این واقعیت هستند. در واقع این یک کاربرد و استعمال جدیدی از فرایند شناسایی است که به منظور نظام عمومی ترجیحات و اقدامات نسبتاً مفید و مناسب مورد استفاده قرار می‌گیرد، ۲۴ دولت امتیازاتی را اعطاء کرده و ۱۲۰ دولت از نظام عمومی ترجیحات بهره برداری می‌کنند.^{۲۵}

نابرابری حقوقی در پیشرفت

به نظر می‌رسد مقصود کشورهای در حال پیشرفت، از حق نیل به پیشرفت، حقی است که بر مبنای آن کشورهای پیشرفته باید به آنها جهت رسیدن به رشدی در حد کشورهای شمال کمک نمایند؛ خواه از طریق کمک مستقیم و خواه از طریق اعطای رفتار ترجیحی (Preferential Treatment). البته چنین دیدگاهی تنها به معنای پذیرش الگوی پیشرفت برون‌زا نیست. هر چند کشورهای پیشرفته چنین حقی را هرگز نپذیرفته‌اند، آنها قانوناً (و نه اخلاقاً) خود را تا جایی موظف به اعطای کمک می‌دانند که به طور خاص (مثلاً در معاهده‌ای دو / چند جانبه) نسبت به انجام آن تعهد نموده باشند، در غیر این صورت از نظر حقوقی حق نیل به پیشرفت وجود ندارد. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در این رابطه اعلام نموده است که اعطای کمک ماهیتی یک‌جانبه و داوطلبانه دارد.^{۳۶} در مقابل، هدف نظم نوین بین‌المللی اقتصادی که دولتهای در حال پیشرفت مایلند شاهد برقراری آن باشند، تغییر شرایط به نفع این گروه از کشورها است.

پروفسور ویرالی این رفتار ویژه و مطلوب کشورهای در حال پیشرفت را با طرح قاعده نابرابری جبران‌ساز توجیه نموده است.^{۳۷} در حالی که عده‌ای از نویسندگان به نظریه اعطای کمک بر مبنای قاعده نابرابری جبران‌ساز، به عنوان نوعی مداخله غیرقابل قبول در مبادله آزاد نیروهای اقتصادی اعتراض نموده‌اند. به دلایلی که ارایه شد کشورهای پیشرفته دارای اقتصاد آزاد، قطعاً با شناسایی حق عمومی کشورهای در حال پیشرفت به نابرابری جبران‌ساز فاصله دارند، گرچه آنها از طریق هم‌اندیشی بر ضرورت شکل‌گیری

یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی صحنه گذاشته‌اند، اما دست‌کم به طور جزئی در مورد محتوای این نظم توافق نداشته‌اند. آنها معترفند که برخی اصول که سایر کشورها آنها را بنیاد و اساس نظم نوین می‌دانند اهداف مطلوبی هستند که به عنوان حقوق در حال شکل‌گیری و مناسب برای آینده (Lex Frenda) قابل قبولند.^{۲۸} با این حال در برخی زمینه‌های خاص نظریه نابرابری جبران‌ساز مورد پذیرش کشورهای غربی قرار گرفته است؛ برای مثال در موافقت‌نامه عمومی راجع به تعرفه و بازرگانی (GATT) و کنوانسیونهای لومه. هرچند در مذاکرات دور اروگوئه برخی از این امتیازها حذف و یا محدود گردید.

روندهای بین‌المللی پیشرفت

دو روند موازی و در عین حال همگرا در گستره بین‌المللی در راستای تحقق اهداف پیشرفت ملل متحد پدیدار شده است که هم بازتاب مشارکت و تلفیق دیدگاه‌های کشورهای پیشرفته و در حال پیشرفت در اجلاسهای دوحه، مونتری، ژوهانسبورگ، کودک و غذا محسوب می‌شود، و هم پیامد گسترش و تکامل منطق همکاریهای بین‌المللی به شمر می‌رود. این دو روند اساسی را می‌توان مکمل و در عین حال دارای ساختارها و اهداف متنوع و بعضاً متفاوت قلمداد نمود، که شامل روند چند جانبه‌گرایی نوین (New Multilateralism) و روند کلاسیک همکاریهای بین‌المللی (International Cooperation) می‌باشد. فهم تمایزهای این دو روند به دلیل در هم آمیختگی ابعاد رویه‌ای و محتوایی به دشواری امکان پذیر است، با این حال چند جانبه‌گرایی «بیشتر به عنوان آیین و مجموعه‌ای از قوانین و مقررات مشخص که حوزه عمل سیاستهای ملی در مقابل دیگر کشورها را محدود می‌سازد شناخته می‌شود. در این زمینه می‌توان به قانون عدم تبعیض مابین عرضه کنندگان بالقوه یک کالا در حوزه داد و ستد بین‌الملل اشاره کرد. از سوی دیگر همکاری بین‌المللی برای پیشرفت ناظر بر اجرای اهداف و برنامه‌های محتوایی همانند سیستم پرداخت کمکهای رسمی پیشرفت (ODA) و مساعدتهای

فنی (Technical Assistance) است.^{۳۹} دامنه تاثیرگذاری روندهای موصوف در سه سطح: الف. اهداف پیشرفت بین‌المللی؛ ب. سیاستهای مالی بین‌المللی؛ و ج. سیاستهای پولی بین‌المللی قابل مطالعه و بررسی است که به اختصار در دو بهره به آن پرداخته می‌شود.

اهداف عمرانی بین‌المللی

تدوین راهبردها و راهکارهای ناظر به مقابله با چالشهای چند ساحتی پیشرفت، سازمان ملل متحد را در کانون فرایندهای تصمیم‌سازی بین‌المللی جای داده است؛ به‌گونه‌ای که همگرایی دولتهای پاسخگو، سازمانهای بین‌المللی به ویژه ملل متحد و کارگزاریهای تخصصی آن، شرکتهای چند ملیتی، جامعه مدنی فعال و بخش خصوصی پویا، در شکل‌گیری شبکه‌ای با ساختار چند بعدی و چند بازیگری و با هدف مدیریت چالشهای ناشی از فرایند جهانی شدن حائز بالاترین درجه اهمیت است که گوشه‌ای از این سمت‌گیری مثبت و سازنده را می‌توان در تدوین اهداف پیشرفت اعلامیه هزاره در پنجاه و پنجمین نشست مجمع عمومی ملل متحد در سال ۲۰۰۰ (اجلاس هزاره) مشاهده نمود. تلاش به منظور رها کردن بیش از یک میلیارد انسان از فقر مطلق، تحقق برخورداری از مواهب حق پیشرفت و رهایی نژاد بشر از تنگدستی و فقر، ایجاد محیطی- در سطوح ملی و جهانی- که موجب و منشاء پیشرفت و حذف فقر باشد.^{۴۰} کاهش میزان مرگ و میر کودکان و مادران، گسترش فرصتهای برابر آموزشی، گسترش منابع و قابلیت‌های بهداشتی و توزیع داروهای اساسی به قدر کافی و به قیمت ارزان برای تامین نیازهای کشورهای در حال پیشرفت، بهبود وضع زندگی دست‌کم یک صد میلیون زاغه نشین، ترویج برابری جنسیتی به عنوان شیوه‌های موثر مبارزه با فقر، گرسنگی و بیماری، تدارک راهکارهایی به منظور دستیابی جوانان جهان به کار شرافتمندانه، تضمین دستیابی همگان به مزایای فن‌آوریهای نوین و به ویژه فن‌آوریهای مربوط به اطلاعات و ارتباطات،^{۴۱} چشم‌انداز روشنی

است که بارقه‌های امید را در نگاه نیازمندان و در اسناد بین‌المللی ناظر به پیشرفت و چالش‌های آن به تماشا می‌گذارد. اما آنچه در این میانه بیم و امید، حائز اهمیت است تدوین و همگرایی موثر و منطقی عناصر و مولفه‌هایی است که در تدارک یک راهبرد جامع و همه جانبه عمرانی ضروری است. با عطف توجه به تجربه‌های به دست آمده در زمینه پیشرفت در پنج دهه گذشته و در پرتو گزارش سپتامبر ۲۰۰۵ دبیرکل و هم چنین گزارش هیات بلند پایه، می‌توان در چارچوب یک پارادایم انسان‌گرا و پیشرفت محور، ترکیبی سینرژیک (هم افزا) از ساختارهای دخیل در فرایند پیشرفت و کارگزاران سرنوشت‌ساز عرصه پیشرفت ارایه نمود که خطوط کلی آن به شرح زیر خواهد بود.

۱. جایگاه و نقش دولت ملی در پیشرفت: چه دولت را به تعبیر ژان ژاک روسو، اندیشمند فرانسوی شری لازم تلقی نماییم^{۴۲} و چه به زبان هگل، فیلسوف آلمانی، خیر مطلق و مظهر صورت معقول منطقی^{۴۳} بپنداریم واقعیتی است گریز ناپذیر و با وجود ایده فرسایش حاکمیت در عصر جهانی شدن، تقریباً بدیلی برای آن یافت نمی‌شود. البته پذیرش این ایده به آن معنا نیست که ترک‌تازی دولت ملی را در مدیریت مولفه‌های متنوع پیشرفت از قبیل سازوکار بازار، جامعه مدنی، سپهر خصوصی، فرایند تحزب و مولداری بی شمار از این دست بپذیریم بلکه مساله مهم، مکمل بودن نقش دولت است که به شیوه‌های گوناگونی خودنمایی می‌کند. در زمینه‌ای دولت جایگزین بازار نیست ولی یک مکمل بسیار حساس است. بازار نیازمند دولت است و دولت محتاج به بازار، اقدامات دولت برای توانمندسازی مردم جهت مشارکت و بهره برداری از فرصت‌های اقتصادی از مهمات اولیه است. در عین حال ارتقاء ظرفیتهای پاسخگویی در نهاد دولت و تاکید بر جامعه مدنی فعال و جامع‌نگری در تصمیم‌سازیها (برای سپردن فقر به تاریخ) ضروری است.^{۴۴} با ملاحظه این واقعیت که «هیچ جامعه‌ای هرگز نمی‌تواند کاملاً دموکراتیک یا کاملاً توتالیتر باشد»^{۴۵} به ضرس قاطع می‌توان گفت که دولتهای حداکثری و تمامیت خواه

که مشارکت عناصر اجتماعی را در فرایندهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر نمی‌تابند و از مداخله‌گرایی دولت در تمام عرصه‌های حیات جمعی دفاع می‌نمایند، نخستین مانع پیشرفت محسوب می‌شوند، بنابراین، بازاندیشی غایات و اهداف دولتهای ملی در تدوین سیاستها و اهداف کلان و راهبردی پیشرفت گام نخستینی است که باید برداشته شود، چه اینکه دولتهای غیر پاسخگو تمایل افراطی به سمت تبدیل شدن به کارفرما/ کارگرتنبیل به طور همزمان در سطح اقتصاد داشته و در حوزه سیاست کمترین علاقهای به تحمل جامعه مدنی، احزاب مستقل و قواعد شفاف بازی سیاسی ندارند.

۲. همبستگی اجتماعی و همگرایی نیروهای حیات جمعی: عامل اساسی دیگر در تدوین راهبرد جامع پیشرفت موضوع همبستگی و همگرایی نیروهای اجتماعی در راستای تحقق و دستیابی به هم‌اندیشی در زمینه منافع و اهداف پیشرفت می‌باشد، جامعه‌ای که سیر دگرگونی آن تابع نیروهای درون زا و متاثر از ظرفیتهای اجتماعی همگن است قابلیت بهره‌مندی و برخورداری از سطوح بالای پیشرفت را دارد. در این سنخ از جوامع، نیروها و مولفه‌های حیات جمعی به جای مهار همدیگر، آستانه پیشرفت جامعه را به گونه‌ای متعادل می‌سازند که با کمترین هزینه و با کمترین سطح تنش اجتماعی نرخ بالای پیشرفت قابل تحقق و دستیابی باشد. از آنجا که نفوذ گسترده جامعه مدنی، عامل کلیدی پاسخگویی دولت است، بنابراین همبستگی اجتماعی بدون سطحی از پیشرفت و تجربه پیشرفت بدون وجود همبستگی دینامیک جامعه، عملی نیست و دولت در یک کلام حافظ این همبستگی است که بر بستری از پیشرفت همه جانبه در سطوح ملی شکل گرفته است.

۳. سرمایه‌گذاری ملی و اولویتهای سیاسی: هر برنامه ملی نیز دارد به هفت گروه گسترده سرمایه‌گذاری و سیاست عمومی که به طور مستقیم به هدفهای چندگانه

پیشرفت هزاره می‌انجامد را به حساب بیاورد و شالوده رشد به رهبری بخش خصوصی را فراهم کند. این موارد عبارتند از: الف. برابری جنسیتی؛ ب. تضمین آموزش همگانی ابتدایی، گسترش تحصیلات متوسطه و عالی ج. علوم، فنون و نوآوری و ظرفیت‌سازی ملی؛ د. نظام‌های بهداشتی؛ هـ. پیشرفت روستایی و حمایت از مشاغل؛ و. سرمایه‌گذاری در زمینه مدیریت به‌ترمنای ز. ایجاد شغل، درآمد و عایدات مالیاتی. ^{۴۴} روشن است که بخش خصوصی، انگیزه کافی جهت سرمایه‌گذاری در تمامی سطوح هفت‌گانه فوق را به دلایل اقتصادی و الزامات ناشی از ایده سود آوری و انتفاع ندارد، به همین دلیل ضرورت دارد دولت‌ها در سطوح ملی و جامعه بین‌المللی در گستره جهانی، مقوله خدمات عمومی بین‌المللی را با مشارکت سایر بازیگران سپهر توسعه، تدوین و اجرایی نمایند.

۴. رشد اقتصادی: قوی‌ترین نیرو برای کاهش فقر، رشد اقتصادی است. ^{۴۷} اتخاذ تصمیم‌های سیاسی جسورانه و هدف‌گرا در ده سال آینده به منظور افزایش سرمایه‌گذاری برای دستیابی به کمینه هدف‌های کمی پیشرفت هزاره، بدون وجود سیاست‌های اقتصادی پویا و رشد‌گرا در حمایت از بخش خصوصی سالم، راه به جایی نخواهد برد. کاهش تصدی‌گری دولت، تضمین و امنیت سرمایه‌گذاری، تقویت سازوکارهای نظارتی، پیکار بی‌امان با فساد اقتصادی در بخش دولتی، رقابتی نمودن اقتصاد، شفافیت اطلاعاتی و اقتصادی، حمایت از ابتکار عمل بخش خصوصی و از همه مهم‌تر گسترش حاکمیت قانون به زوایای پیدا و پنهان جامعه و نهادینه شدن روحیه خلاقیت در بخش خصوصی و پاسخگویی بخش دولتی از جمله ضروریاتی است که یک جامعه پیشرفت‌محور باید پیگیری نماید.

۵. داد و ستد بین‌المللی: در این زمینه یک نظام بازرگانی باز و عادلانه می‌تواند محرک نیرومند رشد اقتصادی و کاهش فقر باشد. با این وجود، موانع و محدودیتهای بی‌شماری بر سر راه گسترش داد و ستد بین‌المللی کشورهای در حال پیشرفت با هم‌تایان

خود و با کشورهای پیشرفته هنوز بر قرار است (تبعیض آمیز بودن روابط شمال / جنوب) و تا حذف نسبی این محدودیتها که در ضعف اقتصادی، ناعادلانه بودن سیستم بازرگانی بین‌المللی، فقدان قدرت رقابتی، انحصار فن آوری در دست چند قطب صنعتی و بی‌ثباتی سیاسی و نهادینه نشدن فرهنگ ابتکار و خلاقیت ریشه دارد راهی طولانی در پیش است. اما آنچه که از منظر حقوق بین‌الملل پیشرفت و در چارچوب تعهدات قانونی شایان یادآوری است؛ نخست آنکه: دسترسی کشورهای در حال پیشرفت به بازارهای خارجی و به ویژه پذیرش عضویت در سازمان داد و ستد جهانی از طریق حذف موانع ساختاری، قانونی و اقتصادی امکان پذیر شود. دوم آنکه: تامین منابع مالی پیشرفت از طریق گسترش شراکتهای مدنی، افزایش کمکهای رسمی، تخصیص بخشی از تولید ناخالص ملی کشورهای پیشرفته به تامین اعتبار مالی پیشرفت، همگرایی سازمانهای بین‌المللی در تخصیص اعتبارات عمرانی به ویژه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و گسترش ایده خدمات عمومی بین‌المللی در گستره جهانی به منظور بهبود جایگاه پیشرفت به نسبت مقوله صلح و امنیت بین‌المللی، ارایه راهکاری در زمینه بخشودگی و یا تنزیل بدهیهای کشورهای در حال پیشرفت و به ویژه نهادینه شدن نظریه خدمات عمومی بین‌المللی در سپهر جهانی عملی است. سوم آنکه: داد و ستد در کشورهای در حال پیشرفت دیگر تنها بر صدور کالاهای اولیه استوار نیست. هم اکنون و به ویژه با باز شدن بازار چین گرایش شدیدی نسبت به تولید محصولات کاربر ایجاد شده است.^{۴۸}

تنوع فرآورده‌های صنعتی در بین اقلام صادراتی برخی از کشورهای در حال پیشرفت و یا در آستانه پیشرفت، زمینه‌های رقابتی بین دو قطب پیشرفته و در حال پیشرفت را تاحدی دگرگون ساخته است. با این همه مساله‌ای که در شرایط کنونی برای آن راهکار مناسبی یافت نشده، به فرجام نرسیدن نظم نوین اقتصادی پیشنهادی کشورهای در حال پیشرفت است که فرصتهایی مبتنی بر مسئولیت مشترک ولی نابرابر را در راستای مهار پیامدهای پیشرفت به همراه داشت. مساله دیگری که در این راستا اهمیت فراوانی

دارد «همبستگی کشورهای در حال پیشرفت در جهت به خدمت گرفتن بازرگانی برای پیشرفت می‌باشد.»^{۴۹} و نکته آخر آنکه: تحریمهای اقتصادی نیز در چارچوب مناسبی تعریف نشده‌اند، بنابراین، بلزاندیشی ضمانت اجراها و به کمینه رساندن پیامدهای ضد پیشرفت آن یک ضرورت حیاتی است.

۶. توانمندسازی (Empowerment): این عامل، به منزله سمت‌گیری مناسب و هماهنگ افراد و کارگزاران، با اهداف واقعی یک برنامه پیشرفت محور محسوب می‌شود. به تعبیر دیگر دستیابی به پیشرفت بدون توانمندسازی افراد ذینفع به گونه‌ای که مدیریت عناصر زندگی خود را به دست گرفته و بر چالشهای آن فائق آیند عملی نیست. بنابراین، توانمندسازی نیازمند آن است که مردم به شکل مناسب آموزش دیده و سالم باشند، بیماریها کنترل و مهار شده، دامنه تخریب سوانح طبیعی با ترتیبات واکنش سریع و با ارسال به موقع کمکهای بشر دوستانه محدود شود، زمینه بروز استعدادها فراهم آید، از وابستگی دائم و همیشگی آحاد جامعه به یارانه‌ها و کمکهای بشردوستانه جلوگیری شود، به جای شکل‌گیری طبقات فرودست و وابسته به دولت زمینه شکل‌گیری عناصر مستقل و حامی دموکراسی و دریک کلمه جامعه مدنی فراهم شود. با این حال، آنچه در این ارتباط دارای اهمیت است تشکیل سرمایه انسانی و مشارکت موثر و مستقیم افراد در فرایندهای تصمیم‌سازی محلی / ملی و دسترسی به اطلاعات و پاسخگو بودن دولت و کیفیت کارسازمانها و نهادهای بومی و بین‌المللی است.

۷. تعلق و تناسب: برنامه‌های عمرانی برای انسانهای زمینی تدوین شده‌اند، با این حال تنوع جوامع، تفاوت‌های ساختاری، سطوح عقب ماندگی و بی‌توجهی به ویژگیهای بومی جوامع و میزان توانمندی دولت‌ها در تحقق اهداف پیشرفت هزاره، تردیدهایی در میان تصمیم‌سازان / برنامه‌ریزان و پژوهشگران برانگیخته است. لذا در تدوین چنین برنامه‌هایی اهتمام به تعلق افراد و نابیگانه انگاری آن توسط ذی نفعان، از ضروریات

محسوب می‌شود. چنانکه پیشتر نیز اشاره شد «اهداف پیشرفت هزاره بر محور کاهش فقر در کشورهای در حال پیشرفت متمرکز است اما با توجه به سطح منابع موجود و سرعت آهسته تغییر نگرش و سیاستهای کشورهای جهان چه فقیر و چه غنی، نیل به این اهداف غیرممکن خواهد بود. در این کارزار جامعه بین‌المللی بسیار عقب تر از آن است که ابتدا تصور می‌شد. تنها برای نیل به هدف نخست از هشت هدف اعلامیه هزاره که کاهش فقر به نصف تا سال ۲۰۱۵ می‌باشد تولید ناخالص کشورهای آفریقایی زیر صحرا بایستی سالانه ۷ درصد رشد پیدا کند. کشورهای جنوب آسیا در این باره یعنی کاهش فقر در مسیر درست قرار دارند، اما با خوشبینانه ترین پیش‌بینیها تنها قادر خواهند بود مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال را به ۶۹ هزار در سال ۲۰۱۵ برسانند. کاملاً مشخص است که این رقم با اهداف اعلامیه هزاره که ۴۳ در هزار می‌باشد بسیار فاصله دارد. بیش از نیمی از کشورهای جهان هنوز نتوانسته‌اند مقدمات رسیدن به اهدافی چون آموزش و کاهش مرگ و میر کودکان را فراهم نمایند. کاهش فقر نیازمند رشد سریع اقتصادی و توانمندسازی فقرا جهت مشارکت در روند رشد است، ولی این رشد نمی‌تواند برای نیل به دیگر اهداف اعلامیه هزاره کافی باشد. رشد اقتصادی تنها نمی‌تواند منجر به آموزش ابتدایی برای همگان در آفریقای سیاه، جنوب آسیا، خاورمیانه و شمال آفریقا شود. حتی افزایش بودجه آموزش و پرورش نمی‌تواند کارساز باشد، نیل به اهداف اعلامی نمی‌تواند بدون افزایش کمکها امکان‌پذیر باشد. کمکهای حاضر تنها یک درصد از تولید ناخالص داخلی و کمتر از چهار درصد از کل سرمایه گذاری در کشورهای در حال پیشرفت را تشکیل می‌دهد.»^{۵۰}

سیاستهای مالی و پولی بین‌المللی

از آنجا که دستیابی به اهداف پیشرفت هزاره نیازمند تخصیص و تامین اعتبار کافی است، به همین منظور در جریان برگزاری اجلاس مونتری مساله تامین منابع مالی

پیشرفت مطرح گردید و سرانجام توافق شد با نگرشی همه جانبه و استفاده بهینه از سازوکارهای چند جانبه به منظور حمایت از اهداف پیشرفت، نهادها و کارگزاران درگیر بایستی تمام نیروی خود را در جهت چنین نگرشی بسیج نموده و زمینه را برای همکاری و هماهنگی در طراحی و اجرای سیاستهای پیشرفت فراهم آورند. نکته حائز اهمیت این است که در کنفرانس تامین مالی مونتری تلاش به عمل آمد تا دید جهانی نسبت به سیستم مالی بین‌المللی را تغییر داده و توجه را به آثار این سیستم بر روندهایی چون سرمایه‌گذاری، پس‌انداز، پیشرفت و اینکه این روندها چه طور می‌توانند در کاهش اختلافهای اقتصادی و گشایش فرصتها برای کشورهای فقیر و مردم آنها موثر باشند متمرکز نمود.^{۵۱} در شرایط پس از جنگ سرد و تعمیق فرایند جهانی شدن، تغییرات بنیادی متنوعی در حوزه اقتصاد کلان اتفاق افتاده است که آثار این دگرگونی در آرایش و ساخت نیروهای اقتصادی و نهادهای مالی و پولی بین‌المللی قابل مشاهده است:

الف. اقتصاد بازار، گرایش به جایگزینی اقتصادهای دولتی و یا اقتصادهای

غیررقابتی دارد.

ب. بخش خصوصی به مهم‌ترین بازیگر عرصه سرمایه‌گذاری داخلی و بین‌المللی

تبدیل شده است.

ج. نهادهای بین‌المللی بر خلاف رویه سابق خود که با دیدی تجزیه‌گرا مسائلی از

قبیل بازرگانی، کمکهای رسمی و بدهیها را مورد بحث قرار می‌دادند، در حال حاضر با نگرشی سیستمی و جامع کلیه این مسائل را در قالبی فراگیر و مرتبط با هم مورد توجه قرار داده و نسبت به آنها اتخاذ تصمیم خواهند نمود.

د. تغییر جهت سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی، به گونه‌ای که علاوه بر مسائل صرف

اقتصادی، بخشها و طرحهای اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد.

سیاستهای مالی بین‌المللی

بانک بین‌المللی بازاری و پیشرفت (ترمیم و توسعه) به عنوان بزرگترین نهاد اعتباری بین‌دولتی در سطح جهان است که در امر ارتقاء پیشرفت اقتصادی و فقر زدایی فعالیت می‌نماید و سالانه حدود ۱۱ میلیارد دلار وام با بهره اندک را در اختیار کشورهای در حال پیشرفت با درآمد سرانه متوسط قرار می‌دهد. انجمن بین‌المللی پیشرفت تنها به کشورهای کمتر پیشرفته و بسیار فقیر وام می‌دهد. شرکت بین‌المللی تامین مالی نیز که در صدد ارتقاء پیشرفت از طریق بخش خصوصی می‌باشد نیز در سال ۲۰۰۲ میلادی تعهداتی بالغ بر ۵/۳ میلیارد دلار را پذیرفته است. آژانس چند جانبه سرمایه‌گذاری (میگا) نیز بیشتر با تضمین سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای در حال پیشرفت در مقابل مخاطرات مصادره، عدم امکان تغییر پول ملی به ارز معتبر، جنگ و درگیریهای داخلی می‌پردازد.^{۵۲} روند کنونی در سیاستهای اعطای وام، بیانگر تغییر نگرش کارگزاران و ساختارهای مالی بین‌المللی است که هم حضور بخش خصوصی را به عنوان یک کارگزار توانمند نهادینه می‌سازد و هم اینکه دامنه تعهدات مالی، به سنخ فعالیتهای اقتصادی کلاسیک و با انگیزه‌های صرف سودآوری محدود نمی‌گردد. نکته دیگر اینکه عوامل و ذینفعان روند نوین در چارچوب اهداف و ترتیبات خاص که در آن سطح تعهد، میزان مشارکت بازیگران، زمینه‌ها و بسترهای حقوقی همکاری تعریف شده است به عنوان شبکه‌ای هماهنگ اقدام می‌نمایند.

بانک جهانی براساس چارچوب راهبردی خود، دو الگو و رهیافت عمده را در برابر دو گروه کشورهای کمتر پیشرفته و کشورهای در حال پیشرفت با درآمد متوسط که ویژگیهای این دو سنخ اجتماعی در بهره‌های پیشین تبیین گردید، اتخاذ نموده است: الف. نسبت به سنخ نخست در قالب استراتژی کاهش فقر که چالش بنیادی این گروه محسوب می‌گردد، با مشارکت شبکه‌ای از بازیگران ملی، اعم از سازمانهای حکومتی و غیر حکومتی و همراهی/همکاری کشورهای اعطاء کننده کمک و سازمانها و نهادهای

منطقه‌ای و بین‌المللی در راستای اهداف پیشرفت هزاره اقدام می‌نماید؛ ب. نسبت به گروه کشورهای در حال پیشرفت با درآمد سرانه متوسط نیز در چارچوب استراتژی کمکها، همانند رهیافت پیشین تمرکز اصلی بر مدیریت چالشهای ناشی از واقعیت نهادینه فقر و معضلات زیست محیطی و تبعات پیشرفت است. به‌گونه‌ای که «هدف اصلی چارچوب استراتژیک و رهیافتهای آن فراهم نمودن شرایط و فضای مناسب برای دستیابی به اهداف پیشرفت کنفرانسهای سازمان ملل متحد، به ویژه اهداف تعیین شده در اجلاس هزاره می‌باشد و به نظر می‌رسد که این اجلاسها نقش اصلی را در تغییر اهداف و استراتژیهای گروه بانک جهانی داشته‌اند.»^{۵۳} موضوع دیگری که در این ارتباط حائز اهمیت است، مساله تامین منابع مالی پیشرفت می‌باشد که به عنوان یکی از اهداف چندگانه اعلامیه اهداف پیشرفت هزاره تعریف و تدوین شده است. جامعه بین‌المللی با وقوف به ناکارآمدی الگوی کمکهای رسمی پیشرفت (ODA) فراتر از یک چارچوب داوطلبانه و اختیاری و به عنوان یک هنجار رو به تکامل حقوقی، مساله تعهد به تخصیص رقمی از درآمد سرانه دولتهای پیشرفته به امر تامین مالی برنامه‌های پیشرفت را پیش بینی و مقرر نموده است که اگر این امر به خوبی محقق و مدیریت گردد در شتاب بخشیدن به فرایند پیشرفت و نیل به اهداف پیشرفت هزاره کمک زیادی خواهد نمود. تغییر در الگوی کلاسیک و نوع مشارکت بازیگران عرصه پیشرفت، به ظهور پدیده شراکتها (Partnership) دامن زده است که به خودی خود می‌تواند نظام و ترتیبات تامین منابع مالی پیشرفت را دگرگون سازد. با وجود کثرت‌گرایی و تعارض دیدگاهها در این زمینه که طیفی از رژیم جایگزینی / بدیل تا نظام مکمل و مستقل را در بر می‌گیرد، ایده استقلال پدیده شراکتها از ترتیبات کمکهای رسمی و تعهدات مندرج در بند ۸ اعلامیه اهداف پیشرفت هزاره، تنها و در حال حاضر بهترین گزینه ممکن برای تدارک چارچوب راهبردی مدیریت منابع مالی پیشرفت محسوب می‌گردد.

سیاستهای پولی بین‌المللی

دولت ملی به عنوان سازوکار آغازین و مهم‌ترین بازیگر پاسخگوی سپهر پیشرفت، در تدارک نظم اجتماعی و اقتصادی با چالشهای عدیده‌ای روبه‌رو است که در این میان ثبات نظام پولی / نرخ ارز و سیاستهای مالی و تاثیر آن بر جریان سرمایه و انباشت آن از اولویتها محسوب می‌گردد که این امر بدون همکاریهای بین‌المللی و در چارچوب ترتیبات مشخص و معین عملی نیست. از آنجا که صندوق بین‌المللی پول «مسئول تضمین ثبات نظام مالی و پولی بین‌المللی است»^{۵۴} دامنه تاثیر آن بر نظم اقتصادی و سیاستهای پولی دولتهای عضو جامعه بین‌المللی و همگرایی این ترتیبات با اهداف عمرانی برکسی پوشیده نیست. این نهاد «از سازوکارهای گوناگونی برای ارایه وام و کمک به کشورهای عضو استفاده می‌کند و علاوه بر وامهایی که به اعضاء پرداخت می‌نماید کمکهایی را در قالب تسهیلات فقرزدایی و رشد و هم چنین تسهیلات رشد کشورهای بسیار فقیر مقروض، به کشورهای در حال پیشرفت ارایه می‌نماید»^{۵۵}

صندوق هم چنین با همکاری بانک جهانی و به موجب ابتکار HIPC به پیشرفت قابل توجهی در تصویب برنامه بخشش نمودن کشورهای بسیار فقیر از بدهیهای گذشته نایل شده و به همین نحو در قالب تسهیلات کاهش فقر و رشد، طرحهایی برای کاهش بدهی برخی از کشورهای در حال پیشرفت تدوین نموده است. برنامه‌های تغییر ساختاری صندوق نیز ارتباط تنگاتنگی با مقوله پیشرفت و اهداف هزاره دارد که با وجود مخالفتهای گسترده جهانی با این برنامه‌ها، به دلیل گسترش دامنه نظارت صندوق بر اقتصادهای ملی و پیامدهای کوتاه / بلند مدت آن بر سطح بهره‌مندی جوامع مختلف از یارانه‌های دولتی به یک مساله کلیدی در عصر جهانی شدن سرمایه تبدیل شده است. «با توجه به تحولات پس از یازده سپتامبر، دامنه فعالیت‌های صندوق بین‌المللی پول به مساله کنترل جریان منابع مالی گروه‌های تروریستی بسط داده شده است»^{۵۶} موضوعی که در نهایت به کم رنگ شدن اهتمام نهادهای مالی و پولی بین‌المللی در مشارکت جهانی به منظور

مدیریت چالش‌های رشد نیافتگی می‌انجامد.

منطق اصلاح و دگرگونی در ساختارهای رسمی پیشرفت (نقد اجمالی گزارش‌های دوگانه) ادراک نادرست فهم بین‌الذهانی در حال دگرگون‌بازیگران بین‌المللی و تابعان حقوق بین‌الملل پیشرفت به همراه ساختارهای متصلب و نابرابری که بازتاب قدرت / ثروت است در عصر همبستگی بشری و وابستگی متقابل ناشی از گسترش جهانی شدن، واقعیت پیچیده‌ای است که در سطوح گوناگون و چندگانه، هم منافع ملی دولت‌ها را به چالش می‌کشد و هم ظرفیتهای ناشی از همکاری / همبستگی و وابستگی متقابل را تحلیل می‌برد. با این وجود، رسالت و شان حقوق بین‌الملل پیشرفت در چارچوب دیدگاه‌های چندگانه‌ای که در این زمینه وجود دارد می‌تواند به روشن شدن ابعاد و اضلاع معرفتی گسست فکری و نظری حاکم بر نظریه‌های کنونی کمک نماید.

الف. دیدگاه مبتنی بر عدالت: صرف نظر از اینکه هیچ‌گونه چارچوب مدونی درباره نسبت عدالت و پیشرفت وجود ندارد با این حال لازمه نیل به پیشرفت را تغییر در ساختارها و محتوای حقوق بین‌الملل موجود می‌انگارد و با الهام از اخلاقیات بین‌المللی در صدد تدارک راهکارها و سازوکارهایی است که نابرابریها تا حدی جبران شود. نظریه نابرابریهای جبران‌ساز حامل و حاوی قرائت خاصی از ایده عدالت در مباحث کلان پیشرفت به شمار می‌رود که با محوریت حذف نابرابریها از طریق اعطای فرصت و نظام ترجیحات اقتصادی، خواهان کم شدن شکافهای چند ساحتی بین اعضای جامعه بین‌المللی است.

ب. دیدگاه مبتنی بر نظام بین‌المللی: با تفسیری محافظه کارانه از وضعیت کنونی، نقش و کارکرد سیستم حقوقی بین‌المللی موجود را در بازتولید ثبات در جامعه بین‌المللی معرفی می‌کند و از روی آوردن به مباحث ایدئولوژیک و سیاسی خودداری می‌ورزد. طبیعی است که تاکید بر جنبه‌های ایستای حیات اجتماعی بین‌المللی و غفلت

از پویایی و دگرگونی در حال اتفاق در نظام بین‌المللی که در گزارش هیات بلند پایه به آن نیز اشارت رفته است نقض غرض است و نمی‌توان به نام نظم و ثبات در را به روی تحولات بست و فروتنانه در برابر واقعیت‌هایی تسلیم شد که در ماهیت خود چیزی جز ترجمان قدرت و نهادینه شدن موقعیت برتر اعضای خاصی از جامعه بین‌المللی نیست. با این حال ضرورت ثبات برای دستیابی به کمینه‌ای از پیشرفت و محو نسبی نابرابریها و فائق آمدن بر شکاف شمال / جنوب بر کسی پوشیده نیست.

ج. سر انجام دیدگاه رفرمیستی که با انتقاد از درونمایه حقوق بین‌الملل سنتی- ایده برابری حاکمیت- خواهان همگرایی اصول تحول و ایستایی در قالب پذیرش نظریه نابرابری بلزیگران و به تناسب آن نابرابری ساختارها در محیط بین‌المللی است. این نظریه با دامن زدن به مناظرات جاری در روابط بین‌الملل با نظام معرفت شناختی واقع گرایانه خاص خود، گسترش نظام حقوقی کنونی را در ابعادی پی می‌گیرد که تحلیل آن در قالب روابط شمال / شمال ، شمال / جنوب (دوگانگی قواعد) خودنمایی می‌کند.^{۵۷}

مساله بازاندیشی رویکرد تبیینی / تجویزی گفتمان مندرج در گزارشهای دوگانه هیات بلند پایه و دبیر کل ملل متحد بدون توجه و عنایت به دیدگاههای کلان نظری پیش گفته و مناظرات جاری در میان نحله‌های فکری واقع گرایان / آرمان‌گرایان، رفتارگرایان / ساختارگرایان و نظریه‌های انتقادی روابط و حقوق بین‌الملل عملی نیست. آنچه که در نگاه نخست جلب توجه می‌کند و در واقع جانمایه گفتمان فکری و پارادایم حاکم بر گزارشهای دوگانه را تشکیل می‌دهد:

الف. در هم تنیدگی و پیوستگی ایده صلح و امنیت / پیشرفت است. صلح و امنیت با ساختارها و بلزیگران خاص خود جایگاه کلیدی و اساسی در نظام بین‌المللی کنونی دارد، به گونه‌ای که ایده صلح به عنوان شاخص ثبات جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود. البته واضح است که هرگونه نظام مبتنی بر «ایده صلح» به طور گریز ناپذیر بر «ایده پذیرش وضعیت موجود» استوار است، ایده‌ای که به طور ذاتی بذریه امنی ناشی از

نابرابری را که جوهره وضعیت کنونی محسوب می‌گردد، با خود دارد. گزارشهای دوگانه در عین تاثیر پذیری انفعالی از ضرورت تغییر، دامنه تغییرات ضروری را تا آستانه‌ای پذیرفتنی می‌داند که با وضعیت موجود در تعارض نیافتد. واضح است که پیشرفت در بنیان خود واجد این ایده است که وضع موجود یک وضعیت قابل دفاع نیست و باید زمینه‌های دستیابی به پیشرفت را در ورای شرایط کنونی جستجو کرد. حال نکته‌ای که طرح آن ضرورت دارد ربط ایده صلح- پذیرش وضعیت موجود و اجماع بر سر آن- و ایده پیشرفت- آستانه‌ای که افراد بشری در سطوح فردی / مدنی، دولتی و بین‌المللی قابلیت تدارک یک نظم منصفانه و مشارکتی بر اساس بهره‌مندی از توانمندیهای مشترک را دارا شوند- می‌باشد. این وضعیت پارادوکسیکال که ناظر به ثبات و تحول جامعه بشری است به طور ضمنی مورد پذیرش تدوین کنندگان گزارشهای دوگانه قرار گرفته است. با این حال توازنی بین راهبردهای صلح / امنیت و پیشرفت وجود ندارد؛ کافی است ساختارها، قواعد، منابع، بازیگران، رویه‌های هر کدام از مفاهیم صلح / امنیت و پیشرفت را در حقوق بین‌الملل کنونی بکاویم و درجه اهمیت این دو نهاد برجسته سیستم حقوقی بین‌المللی را با هم مقایسه نماییم. مطالعه و مقایسه دستور کارهای عمرانی سازمانهای بین‌المللی با دستور کار صلح سازمانهای بین‌المللی گویای درجه متفاوت اهمیت و بایستگی این دو مبنای اصلی زندگی اجتماعی است. لازم و ملزوم انگاری این دو مبنا در متن گزارشهای دوگانه تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که پیشرفت نسبت به ایده صلح و امنیت بین‌المللی یک مساله حاشیه‌ای تلقی می‌شود. بنابراین، تدوین یک راهبرد جامع و موثر به گونه‌ای که در آن هم اهمیت و جایگاه صلح و امنیت به درستی تبیین شده باشد و هم ضرورت پرداختن جدی تر به مقوله پیشرفت و ارتقاء جایگاه آن به نسبت صلح و امنیت بین‌المللی مدنظر قرار گیرد ضرورتی است که باید در دستور کار آتی سازمان ملل متحد درج و تعریف شود به نحوی که «حق برخورداری از پیشرفت را به واقعیتی برای همگان و رها کردن تمامی نوع بشر از فقر و تنگدستی تبدیل کند».^{۵۸}

ب. نظام بین‌المللی موجود که یک ساخت دولت محور محسوب می‌گردد با چالشهای گسترده و متنوعی روبه‌رو است، به گونه‌ای که ناکارآمدی ایده سنتی خود حمایتی / خودیاری در مقابل چالشهای موصوف حتی برای توانمندترین بازیگران عرصه بین‌المللی اثبات شده است و از این رو «مقابله با آنها بایستی در سطوح جهانی، منطقه‌ای و ملی صورت پذیرد.»^{۵۹} شبکه‌ای تلقی شدن تهدیدها و به هم پیوستگی چالشها مساله اولویت اقدام و نوع پاسخ را بر می‌انگیزد که تاکید بر گسترش کاربرد زور در مقابل پاره‌ای از تهدیدهای جاری، نظام توسل به زور را که بر پایه یک استثنای پارادوکسیکال حقوقی شکل گرفته است به یک قاعده تبدیل می‌کند. به سخن دیگر دیپلماسی مبتنی بر تهدید به اقدام نظامی یک جانبه، باورپذیر نمودن حمله پیشدستانه و پیشگیرانه، بازگشت به نظام پیشا منشور و خروج از محدودیتها و الزامهای حقوقی که در پرتو تکامل سیستم حقوقی نهادینه شده است همه به نوعی از گسستگی بین نیروها و مولفه‌های صلح خبر می‌دهد؛ مولفه‌هایی که بر درک ویژه‌ای از هویت و نقش دولت ملی مبتنی است و امکان چندجانبه‌گرایی و بین‌الملل‌گرایی را در وضعیت طبیعی کنونی از جامعه بشری سلب می‌سازد. علاوه بر این «چالش چند وجهی پیشرفت، مجموعه‌ای از مسائل مرتبط با هم، از برابری جنسیتی و مسائل بهداشت و آموزش و پرورش گرفته تا محیط زیست را در بر می‌گیرد»^{۶۰} که ملاحظه ابعاد نظری و کارکردی این چالش عظیم، نیازمند برداشتهای مشترک جامع و راهبردی است.

سازوکارهای پاسخ و واکنش به دلیل تعارض منافع دولتهای ملی، فاقد تواناییهای لازم در مواجهه با تهدیدهای بدون مرز بوده و نمی‌توان امنیت اعضاء جامعه بین‌المللی را با چنین راهکارها و سازوکارهایی تامین نمود. سازوکار تحریم به گونه‌ای که در منشور ملل متحد و سایر اسناد بین‌المللی پیش بینی و مقرر شده است در مواردی نافی حق بر پیشرفت در ابعاد فردی و ملی است. حتی هدفمند کردن تحریمها به انگیزه مهار و کنترل ابعاد منفی و کاستن از پیامدهای ضد پیشرفت و غیربشردوستانه آن هنوز با

استانداردهای حقوق بشری و از جمله حق حیات افراد بشری تبیین اساسی دارد. گزارش هیات بلند پایه با اشراف به ملاحظات بشردوستانه و فارغ از تبعات ضد پیشرفت تحریمها، بهرغم اذعان به ناقص بودن تحریمها، آن را ابزاری حیاتی برشمرده^{۶۱} و روند هدفمندسازی تحریمها را با انگیزه بدیل‌های کم هزینه تر برای انتخابهای دیگر پیشنهاد می‌کند.^{۶۲}

ج. دیالکتیک صلح و پیشرفت و تعیین اولویتهای مرتبط با آن، بنیادی‌ترین مسأله‌ای محسوب می‌شود که در گفتمان محافظه کارانه حاکم بر گزارشهای دوگانه به شکل منطقی تدوین و بازاندیشی نشده است. در تحلیل محتوای گزارشهای موصوف به جای پرداخت متناسبی از تعامل صلح و پیشرفت و اولویتهای متناظر آن، دغدغه اصلی ساختار کنونی در گسست صلح خلاصه شده است و از برقراری توازن بین ابعاد سه‌گانه صلح، پیشرفت و حقوق بشر در یک ترکیب خلاق و سازنده غفلت شده است. بدون تردید «حفظ صلح و امنیت جهانی به فهم مشترک جهانی و پذیرش عموم در خصوص اینکه چه هنگام توسل به زور هم قانونی و هم مشروع است بستگی دارد.»^{۶۳} اما شکل‌گیری چنین اجماعی فرع بر قانونی بودن و مشروعیت هرگونه هم‌اندیشی و توافق نظری از این دست می‌باشد، بنابراین، ظرفیت محدود جامعه بین‌المللی در زمینه دستیابی به هم‌اندیشی را نمی‌توان از نظر دور داشت.

افزون براین در هر یک از این زیرمجموعه‌ها نیز شاهد مولفه‌های بعضاً متناقضی هستیم که از گسستگی نیروها و مولفه‌های دخیل حکایت دارد. مطالعه رقابتهای اقتصادی کشورهای پیشرفته (اعم از اتحادیه اروپا) با کشورهای در حال پیشرفت، رقابتهای اقتصادی بین دولت‌های غربی، رقابتهای اقتصادی در درون هر یک از کشورهای غربی (رقابت در درون اقتصاد ملی) به خوبی این گسست را در حوزه پیشرفت پایدار و مسائل مرتبط با آن از قبیل انرژی، سوخته‌های فسیلی و گازهای گلخانه‌ای نشان می‌دهد.^{۶۴} تعامل ابعاد سه‌گانه صلح، پیشرفت و حقوق بشر در چارچوب یک سیستم همگرا و در عین حال روبه رشد موضوعی حیاتی است که حصول به نتایج مثبت آن

می‌تواند به اعتلای جایگاه پیشرفت در گفتمانهای بین‌المللی و در متن مناظرات ناظر به تعیین اولویتهای سیستم امنیت جمعی دست کم در ابعاد «جلوگیری از شکل‌گیری تهدیدها»^{۶۵} و در مقابله با تهدیدهای بالفعل کنونی به طور شگفت‌انگیزی کمک نماید. د. شناسایی شکاف شمال / جنوب در گزارشهای دوگانه به عنوان یک تهدید و چالش بنیادی نکته حائز اهمیت است که در باز اندیشی جامع چالشهای جهانی شدن در کنار سایر تهدیدها، می‌تواند راهگشا باشد. شایان یادآوری است که فرو کاستن تهدیدها به موارد ذکر شده در گزارش هیات بلندپایه به نوعی مغالطه در تبیین و توصیف می‌انجامد.^{۶۶} واقعیت این است که در شرایط کنونی نمی‌توان دامنه تهدیدها را بر حسب یک استقراء ناقص تعیین نمود. کافی است به گسترش ایده نا مداراگری در قالب برخورد تمدنها اشاره کرد که ظرفیتهای همبستگی بین‌المللی را به شدت تحلیل می‌برد. عدم سنخیت و تناسب بین نظام تبیینی و تجویزی گزارشهای دوگانه مساله دیگری است که به سادگی نمی‌توان از آن گذشت؛ رویکرد تبیینی / توصیفی گزارشهای موصوف در سرشت خود یک رویکرد استقرایی ناقص است که نمی‌توان مفروضه‌های آن را با استقراء اثبات نمود. به عبارت دیگر داده‌های تجربی که مبنای دستیابی به آن روشهای پیمایشی و اسنادی است زمانی قابلیت تبیین نظری دارد که حول محور نظریه‌ها ساماندهی و به شکل منطقی روابط مفروض و الزامهای همبسته آن توصیف گردد. این در حالی است که ربط تبیین و تجویز در چارچوب دیالکتیک واقعیتها-چیزی فراتر از داده‌های تجربی- و ارزشها، غایات و اهداف نظام حقوقی بین‌المللی- امکان پذیر نیست.

توصیف تهدید نیز به عنوان «هر حادثه یا فرایندی که منجر به مرگ وسیع و یا محدود شدن فرصت زندگی گردیده و به دولتها به عنوان واحد بنیادین نظام بین‌المللی آسیب رساند تهدیدی علیه امنیت بین‌المللی به شمار می‌آید»^{۶۷} واجد ابهامها و گسسته‌های هستی‌شناختی خاصی است و تردیدهایی بر می‌انگیزد که چیرگی بر آن نیازمند تغییر در پارادایم سنتی امنیتی و مفروضه‌های معرفت‌شناختی آن است. گفتمان

امنیتی انسان محورنویین به مقوله امنیت انسانها در ورای منافع ملی بازیگران منفرد می‌اندیشد و تهدید را تاحد یک چالش دولتی فرو نمی‌کاهد. از این رو گزارش هیات بلند پایه با وجود اینکه بر این باور است که «بدون داشتن یک مفهوم مشترک از تهدیدات نمی‌توان به امنیت جمعی دست یافت»^{۶۸} برداشت حصر گرایانه و مبنایی خود را از مفهوم تهدید، به عنوان یک واقعیت چالش ناپذیر تلقی نموده و در مقام تعیین مصداقها، فرایندها و پدیدارهای شش گانه‌ای را بر می‌شمارد که «جهان طی دهه‌های آینده باید نگران آن باشد»^{۶۹} نظام تبیینی حاکم بر گزارش هیات بلند پایه با الهام از رویکرد اثبات گرایانه، فاقد شایستگیهای لازم در بازاندیشی مقوله‌های چند ساحتی که در آمیختگی ارزش و واقعیت ویژگی بارز آن محسوب می‌گردد بوده و نمی‌توان کثرت دیدگاهها و تکثر گفتمانهای موازی را در این عرصه نادیده انگاشت.

هـ. تامین منابع مالی پیشرفت و ظرفیت محدود کشورهای در حال پیشرفت در انباشت سرمایه به منظور تحقق اهداف پیشرفت هزاره، مساله‌ای است که در کانون توجه گزارشهای دو گانه واقع شده است. اما نمی‌توان از این واقعیت غفلت نمود که در غیاب نظریه خدمات عمومی در حقوق بین‌الملل، نه با راهکارهای اجلاس مونتری ۲۰۰۲- تخصیص هفت دهم درصد از تولید ناخالص ملی کشورهای پیشرفته به تامین منابع مالی برنامه‌های پیشرفت- و نه با طرح ژوهانسبورگ- پدیده شراکتها- می‌توان بر چالشهای پیشرفت فائق آمد و نه می‌توان موضوعات مربوط به سپهر عمومی بین‌المللی را مدیریت نمود که بازیگران منفرد و بخش خصوصی تمایلی به سرمایه گذاری در آن عرصه‌ها ندارند. امروزه «استدلالاتی قانع کننده‌ای وجود دارد که جنبه‌های غیر رقابتی و غیر انحصاری خدمات عمومی بایستی از سطح ملی فراتر رفته و زمینه‌هایی چون بهداشت، محیط زیست، ثبات مالی، اینترنت و آموزش و پرورش را در گستره جهان در بر گیرد»^{۷۰} این ایده که جای آن در حقوق بین‌الملل عمومی و به تبع آن در جامعه بین‌المللی خالی است حاکی از ضعف بنیادین ساختارهای جمعی است. شگفت اینکه نظریه خدمات عمومی

آنچنان با چالشهای چند بعدی پیشرفت در آمیخته است که بحث تامین منابع مالی پیشرفت را در کانون اجلاسهای جهانی قرار داده است، هر چند یافته‌های کنونی در این زمینه با واقعیت چندان متناظر نیست با این حال نمی‌توان به دلایلی چند، از جایگزینی پدیده شراکتها که محصول ابتکار و مشارکت بخش خصوصی است در کنار تعهد دولتهای پیشرفته به اختصاص رقم ناچیزی از تولید ناخالص ملی خود به برنامه‌های تامین منابع مالی پیشرفت به جای نظریه خدمات عمومی در گستره جهانی سخن گفت؛ زیرا بخش خصوصی فاقد انگیزه‌های لازم در این زمینه است. به دیگر سخن، نهادی که فلسفه وجودی آن تحصیل سود است چگونه می‌تواند در گستره‌ای که نه سودی به همراه دارد و نه انگیزه‌ای برای فعالیت، متولی ارایه خدمات عمومی محسوب شود. هم چنین منابع مالی طرح مونتري نیز که در خوشبینانه ترین چشم‌انداز، تعهد به پرداخت آن واجد وصف حقوقی است و حق نظارت مجمع عمومی و مسئولیت دولتهای متعهد را به همراه دارد، در چارچوب اهداف پیشرفت هزاره و تحقق آن قابل فهم است و نه بیرون از چنان سیاق و زمینه‌ای که به خودی خود و به‌رغم اهمیت آن زمینه‌ای موقت و محدود به شمار می‌رود. با این همه سازمان ملل متحد می‌تواند فراتر از محدوده سنتی مورد وفاق غرب، دامنه نظریه خدمات عمومی بین‌المللی را به چالشهای پیشرفت معطوف ساخته و با تکوین ابعاد هنجاری مساله، سازوکارهای مرتبط با آن را در گستره جهانی تعریف نموده و مستقرسازد؛ به گونه‌ای که بر مبنای خیر مشترک بشری و در لوای آرمانهای ناسوتی مندرج در منشور ملل متحد می‌توان دنیایی فارغ از فقر و تنگدستی که «قرنها به عنوان جنبه‌ای غم انگیز اما اجتناب ناپذیر از زندگی»^{۷۱} به شمار می‌رفت برپا نمود.

و. تاکید بر این واقعیت که «پیشرفت بنیان غیرقابل اجتناب هر نظام امنیت جمعی»^{۷۲} است مبنایی بودن بحث پیشرفت و کانونی تلقی شدن آن را در مباحث نظری و مناظرات جاری بین‌المللی مطرح می‌سازد، ولی با این وجود به خوبی روشن نیست که با راهکارهای کنونی چگونه می‌توان به این مهم نائل آمد؟ دامنه تعهدات بازیگران

تا کجاست؟ آیا نیل به پیشرفت یک تعهد به وسیله است یا تعهد به نتیجه؟ و اصلاً سرشت این نوع تعهدات اخلاقی است و یا حقوقی؟ در متن گزارش دبیر کل آمده است که «پیشرفت در امر دستیابی به اهداف عمرانی هزاره در سراسر جهان به شدت متفاوت بوده است. بیشترین پیشرفتهای در آسیای شرقی و آسیای جنوبی حاصل شده که تنها از سال ۱۹۹۰ بیش از ۲۰۰ میلیون نفر از گرداب فقر رها شده‌اند. با وجود این نزدیک به ۷۰۰ میلیون نفر در آسیا هنوز با روزی کمتر از یک دلار زندگی می‌کنند که نزدیک به دوسوم فقیرترین مردم دنیا را تشکیل می‌دهند. نسبت مرگ و میر مادران و همچنین بروز و شیوع بیماری ایدز و ویروس آن، سل و مالاریا در سراسر دنیای در حال پیشرفت به حد غیرقابل قبولی زیاد است، برابری جنسیتی تحقق نیافته و هدف دستیابی به برابری در آموزش و پرورش در سال ۲۰۰۵ در کشورهای بسیاری به نتیجه نرسیده است، فساد و زوال محیط زیست در همه مناطق در حال پیشرفت عامل نگرانی شدید است.»^{۷۳}

ز. عدم شکل‌گیری یک هم‌اندیشی بین دولتی / درون دولتی بر سر محتوا، ساختار، فرایندها، منابع و اهداف برنامه‌ها و راهبردهای پیشرفت محور، به‌رغم اهتمام نظری به کانونی بودن مباحثات پیشرفت در گزارشهای دوگانه از شکاف نظریه / اقدام در نظام تحلیلی آن حکایت دارد. به تعبیر دیگر با روش‌شناسی جاری و الزامهای همبسته آن نمی‌توان به هم‌اندیشی و توافق بر «منطق موقعیت» مساله و پیامدهای عملی آن دست یافت. پرداخت بسیار مناسبی از شکاف نظریه / اقدام در گزارش دبیر کل آمده است که بازخوانی آن خالی از لطف نیست؛ «برنامه‌های سرمایه‌گذاری برای دستیابی به اهداف پیشرفت هزاره هر قدر خوب روی کاغذ نوشته شده باشند اگر با نظامهای حکومت شفاف و پاسخگو، متکی بر حکومت قانون، رعایت حقوق اجتماعی و اقتصادی و همچنین سیاسی و مدنی همراه نباشند و بر اساس مدیریت عمومی پاسخگو و کارآمد استوار نباشد، در عمل موثر نخواهند شد.»^{۷۴} حال این پرسش مطرح است که این الزامها، پیامد و نتیجه نیل به سطح مطلوبی از توسعه است یا اینکه مواردی از این قبیل مقدمات پیشرفت محسوب

می‌گردند؟ به تعبیر دیگر آیا دستیابی به اهداف پیشرفت هزاره مستلزم وجود چنین نهادها و رویه‌ها و سازوکارهایی است؟ یا اینکه فرایند پیشرفت مستلزم حضور، تحقق و پیدایی چنین سازوکارها و فرایندهایی می‌باشد؟

ح. منطق موقعیت ایجاب می‌کند در تحلیل جامع و هدفمند مساله پیشرفت، تاکید صرف بر جنبه‌های آسیب شناختی پیشرفت، اهتمام جامعه بین‌المللی را در فهم بایسته‌ها و تدوین راهکارهای عملی تحلیل خواهد برد. اقتضاء مساله و منطق تحلیل موقعیت آن است که به ریشه‌ها و ضرورت‌ها بر گردیم و با تبیین درست مساله در چارچوب الزامهای منطق تکلیف محور و حق مدار زیست جمعی، همت خود را مصروف بازاندیشی و تجویز فرایندهای تاثیر گذار در مدیریت چالشها و ابعاد آسیب شناختی مساله نموده و به موازات آن بحث تغییرات ساختاری/ محتوایی را به طور متقارن و همزمان در حوزه حقوق بین‌الملل مطرح نماییم.

ط. اصلاح ساختار (بعد نهادی سیستم حقوقی بین‌المللی) بدون تغییر در سایر ابعاد سیستم حقوقی بین‌المللی از قبیل هنجارها، رویه‌ها، سازوکارها و روشهای حقوقی به بهبود عملکرد و ارتقاء شان سیستم حقوقی و به موازات آن تنظیم بهینه روابط بین‌المللی و مسائل سپهر عمومی کمک نخواهد کرد. در مبحث سیاستهای پولی و مالی بین‌المللی نقش و اهمیت نهادهای برتن وودز بررسی شد اما ضرورت اصلاح و تغییر این ساختارها و تطبیق آنها با شرایط کنونی، بر کسی پوشیده نیست. در گزارش دبیر کل نیز در این راستا آمده است « نهادهای برتن وودز تاکنون اقدامهایی برای تقویت نقش و مشارکت کشورهای در حال پیشرفت انجام داده‌اند. اما برای غلبه بر این تصور گسترده بین کشورهای در حال پیشرفت که آنها در این دو نهاد حضور کافی ندارند، تصویری که به نوبه خود مشروعیت آنها را زیر پرسش می‌برد، اقدامهای چشمگیرتری باید انجام شود.»^{۷۵}

راستی تغییر نگرش کشورهای در حال پیشرفت نسبت به سیاستهای نهادهای برتن وودز، با تغییر پیشنهادی دبیر کل ملل متحد فراهم خواهد شد؟ آیا زمان آن فرا نرسیده

است که منطق و مدیریت تحول را قانون عام پدیده‌های اجتماعی بیانگریم و نوسازی و اصلاح را نه تنها در نهادها که در روابط، قواعد، رویه‌ها، راهبردها، غایات و روشها و به طور کلی در مناسبات حاکم بر محیط سیستم حقوقی بین‌المللی و متناسب با ضرورتها، تناسبها و همبستگی بشری محقق سازیم. به موازات تغییر در نگرشها و مناسبات بین فرد و دولت و پیدایش جامعه مدنی، تغییر در مناسبات بین دولتی ضرورت اساسی دارد. ترویج و تحکیم دموکراسی که به تعبیر دبیر کل ملل متحد «به هیچ کشور یا منطقه‌ای تعلق ندارد بلکه حقی همگانی است»^{۷۶} الزاما به روابط اجتماعی در محدوده مرزهای ملی محدود نمی‌باشد. بدون تردید مشروعیت کارگزاران و ساختارهای ملی و بین‌المللی در گرو گسترش دموکراسی در گستره‌های درون کشوری (تعامل دولت و شهروندان) و بین دولتی (تعامل دولت/ دولت و جامعه بین‌المللی) است. سرزنش دولت در مقام نقض حقوق بشر به همان نسبت ضروری است که ملامت دولتها در روابط غیردموکراتیک بین‌المللی کنونی.

ی. تفکیک بین تعهدات اخلاقی و قانونی و تعیین اولویتها، یک ضرورت اجتناب ناپذیر تلقی می‌شود که در حوزه حقوق بین‌الملل پیشرفت هنوز با قاطعیت نمی‌توان بین حقوق تشبیت شده و حقوق در حال تکوین مرز و محدوده‌ای ترسیم نمود. بعد از چندین دهه تلاش و تکاپو هنوز بخش اصلی دستور کار پیشرفت نهادها بین‌المللی در قالب هنجارهای حقوقی تعریف و نهادینه نشده است. حقوق بین‌الملل پیشرفت تاکنون یک حقوق اعلامیه‌ای، کلی گویانه و غیر الزامی محسوب می‌شود در حالی که حقوق صلح/ امنیت به درجه‌ای از تکامل رسیده است که در گفتمانهای انتقادی نیز موجودیت آن مورد بحث نیست بلکه مخالفتها ناظر به انسانی کردن آن است. تبعیض در اولویتهای اجرایی و نگاه ابزارگرایانه به حق پیشرفت و حق بر پیشرفت در بازاندیشی اولویتهای جهان امروز گویای سیاست یک بام و دو هوای محیط سیستم حقوقی بین‌المللی است. غربی‌ها هنوز بر اهمیت حقوق مدنی و سیاسی در گستره درون کشوری پای فشرده و از کاربست

این نسل از حقوق بشر در حوزه روابط بین دولتها و در عرصه‌های بین‌المللی و به ویژه در روابط شمال / جنوب خودداری می‌ورزند، گویا دموکراتیزه شدن روابط بین‌المللی پاشنه آشیل تمدنی محسوب می‌گردد که با همین اسلحه به پیکار با مخالفان خود در عرصه روابط دولت / شهروندی برخاسته است. در مقابل دولتهایی نیز با توسل به نسبیت‌انگاری و تنوع فرهنگی، دموکراسی نوع غربی را تهدیدی علیه ثبات و امنیت داخلی کشورهای خود تلقی نموده و به طور همزمان از ضرورت دموکراتیزه شدن روابط بین‌المللی داد سخن می‌دهند، غافل از اینکه نبود دموکراسی در روابط فرامرزی، بهانه‌ای برای جلوگیری از گسترش دموکراسی در روابط درون مرزی نیست.

ک. ظهور بازیگران نوین و روابط حقوقی غیرسنجی، در عرصه پیشرفت همانند بخش خصوصی و پدیده شراکتها با معیارها و موازین کلاسیک قابل تحلیل نیست. توجه به این نهادها و نقش رو به گسترش آنها در حقوق پیشرفت و حق بر پیشرفت نیازمند پرداخت مفاهیم و معیارهای مشارکت جویانه تازه‌ای است که هم انباشت سرمایه و هم زمینه‌های ارتقاء فرهنگ پیشرفت را در ابعاد محلی- ملی و منطقه‌ای- بین‌المللی فراهم نماید. استفاده بهینه از ظرفیت شرکتهای چند ملیتی و بخش خصوصی در زمینه پیشرفت، بدون بازاندیشی در ترتیبات مالی، رژیمهای مالکیت معنوی، انتقال فن آوری، جهت دهی / یا بی‌جریانهای سرمایه‌ای و تغییر در الگوهای مسئولیت ملی / بین‌المللی عملی نیست.

ل. تدوین راهبردهای منصفانه و موثر در حوزه پیشرفت نیازمند مشارکت تمام بازیگران، نهادها و فرهنگها می‌باشد؛ به گونه‌ای که اعضای جامعه بین‌المللی احساس کنند سنخیتی بین منافع، خواسته‌ها و الزامهای پیشرفت وجود دارد. این در حالی است که نگرانیهای در حال رشد ذینفعان اصلی فرایند پیشرفت، در آیینها و رویه‌های ناظر به تدوین راهبردهای منصفانه و موثر انعکاس چندانی نداشته و در مواردی هم که همگرایی جهانی وجود داشته، مصالحه بر سر ضرورتها و الزامها، آن چنان ضعیف بوده

است که حاصل کار چیزی جز هنجارهایی با سرشت اخلاقی محسوب نمی‌شود. افزون بر این همگرایی بین راهبردهای امنیت جمعی و حق پیشرفت در اشکال جمعی و فردی آن پیش شرط هرگونه راهبرد منصفانه و کارآمد است که بین ضرورتها و تناسبها نسبت متوازی برقرار گردد. در جامعه بین‌المللی همیشه ضرورتها بر تناسبها برتری و اولویت داشته است و اغراق نیست اگر بگوییم حقوق بین‌الملل نوین نیز سیستمی از ضرورتها و نه نظامی از تناسبهاست و تا هنگامی که پیشرفت به یک ضرورت حیاتی جمعی تبدیل نگردد، نمی‌توان در چارچوب گفتمانهای حقوقی از الزامهای مرتبط با آن سخن گفت. یک بررسی اجمالی گویای آن است که با وجود حجم گسترده موارد اصلاحی پیشنهادی در ساختار جامعه بین‌المللی در گزارشهای دوگانه، حاکمیت گفتمان ضرورت محور و بی توجهی به گفتمان تناسب مدار در سطر سطر آن دو آشکار است. رویکرد تبیینی این دو گزارش، برقرائت ویژه‌ای از لیبرالیسم اخلاقی استوار است؛ به گونه‌ای که با الهام از تفسیر فردگرایانه باخت‌زمین از حق پیشرفت، موضوع بحث را تا حد یک مساله کلیدی بین دولت و شهروندان فروکاسته و از طرح ابعادی از مساله که ناظر به رابطه دولت/دولت و یا به تعبیر دیگر روابط بین دولتی است غفلت شده است.

م. تغییر در دستور کار نهادهای بین‌المللی و متوازن کردن مسائل و موضوعات جهانی مورد توجه برحسب الگوهای تناسب و ضرورت به گونه‌ای که شکاف بین تئوری و عمل و صلح و پیشرفت تا حد ممکن کاسته شود. مدیریت این شکاف دوگانه که بازتاب فقر تئوریک در نظام حقوقی و نبود هم‌اندیشی در جامعه بین‌المللی و همچنین انعکاس منافع بعضاً متضاد دولتهاست، بزرگترین مانع شکل‌گیری همبستگی بشری است. ایده همبستگی و الزامهای مرتبط با آن در حوزه اخلاق، سیاست و حقوق که واجد منطق تکلیفی و به تعبیر دیگر حامل گفتمانهای تجویزی هستند باید در گفت‌وگوهای بین فرهنگی و میان فرهنگی به سطحی از تناظر و واقع‌گرایی برسد که دستیابی به هم‌اندیشی در مورد آن در ساختارها و رویه‌های تصمیم‌سازی بین‌المللی امکان پذیر

شود، وگرنه گسترش منطق تقابل در قالب یک جانبه‌گرایی دولتی و تروریسم دور از انتظار نیست. درست است که در گزارش دبیرکل «تاثیر چندجانبه‌گرایی و نقش یگانه ملل متحد در پیشرفت، امنیت و حقوق بشر مورد تاکید قرار گرفته است»^{۷۷} با این حال این مساله به فراموشی سپرده شده است که جنبه‌های آسیب‌شناختی منطق تقابل که زیر بنای رویکرد یک‌جانبه‌گرایی استیلا طلب تلقی می‌گردد در رویارویی ضرورت و تناسب نهفته است که بیشترین ضربه را به ساختارهای چندجانبه‌گرا و در راس آن ملل متحد نواخته است. درسی که جامعه بین‌المللی کنونی، با وجود تجربه محدودی که در برقراری ثبات، داشته است بایستی بیاموزد، پرداختن به تناسبها در کنار ضرورتهاست.^{۷۸}

دستاورد

فهم درست و مدیریت کارآمد چالشهای بزرگ در گستره جهانی، بیش و پیش از هر اقدامی، در گرو نظریه پردازی و برپایی منطق همبستگی در بستر اندیشه و در میان نسلهای جامعه بشری است که دامنه انتخابهای خود را فراتر از ضرورتها و در متن تناسبها جستجو می‌کند و به جای نگاه گسسته، پویایی و پیوستگی پدیدارهای اجتماعی و همبستگی بشری را زیربنای هرگونه تحول سرنوشت ساز می‌انگارد. داستان «گنگ خواب آلوده» ای که حیرتش افزون از دقت بوده و منطقتش رام تحول نیست، گویای تشویش جانکاه نخبگان و نظریه پردازان عرصه علوم پیچیدگی و به ویژه گستره صلح و پیشرفت است که درمقابل الزامهای جهانی شدن و تدارک نظامی بر پایه پیوستگی و پرسشگری، خود را ناتوان از باز تعریف هویت/ نقش حاکمیت ملی و جامعه جهانی در ترکیبی متناسب و متوازن از امنیت/ پیشرفت می‌یابد. با این حال سودای تغییر در مبانی و مبادی پارادایم چیره حقوق بین‌الملل، که اصولا نظامی امنیت محور محسوب می‌گردد اشتیاق فراوانی برانگیخته، به گونه‌ای که این بت عیار؛ در حوزه روش/ معرفت شناختی، نظام تبیین و تحلیل و نگاه تجویزی، رندانه نقاب از چهره امنیت بر گرفته و به افسون

صلح و دلبری از پیشرفت و حقوق بشر پرداخته است و به آواز بلند می‌گوید: «سرنوشت یک جهان واحد، جز همبستگی و همگرایی همه جانبه نیست.» پیشرفت؛ در گفتمانهای «عدالت محور»، «اصلاح طلب» و «نظام بین‌المللی»، تقریرها و بازخوانیهای متفاوتی دارد، اما آنچه که در گفتمان «گزارشهای دوگانه» ایده بنیادی تلقی می‌شود، تفکیک ناپذیری صلح / امنیت و پیشرفت و کانونی انگاری جایگاه پیشرفت در رویکرد نوین نظام امنیت جمعی است. بی‌مرز بودن تهدیدها، آسیب پذیری همگانی و شکل‌گیری نسلهای تازه‌ای از چالشها، گواه راستینی بر ضرورت بازاندیشی محتوایی / ساختاری هویتها و نقشها، قواعد و هنجارها، رویه‌ها و روشها، نهادها و سازوکارها در جامعه بین‌المللی است.

پرداخت و تدوین راهبردهای منصفانه و پیشرفت محور بر مبنای یک گفتمان مشترک با مرکزیت سازمان ملل متحد و در چارچوب منطق چندجانبه‌گرایی، به‌گونه‌ای که همسانیه‌ها و تمایزها به حساب آید، (اجماع در تدوین اولویتها) بازتعریف الگوهای مسئولیت ملی و بین‌المللی در عرصه پیشرفت از طریق شکل‌گیری و جامعه‌پذیری قواعد و هنجارهای حقوقی به نحوی که ایده مسئولیت مشترک ولی متفاوت را نهادینه سازد، تغییر در الگوهای کنش درون مرزی و فرامرزی و یا به عبارت دیگر باز اندیشی روابط شهروند/ دولت، دولت/ دولت و دولت/ جامعه بین‌المللی بر مبنای دموکراسی، نهادینه‌سازی نظریه خدمات عمومی بین‌المللی و گسترش دامنه آن به طیف متنوعی از خدمات پایه در محیط بین‌المللی همانند نظام سلامت، حفظ محیط زیست، علوم پایه، اینترنت، ارتباطات و اطلاعات، فناوریهای غذایی، کاهش فقر، انتخابات ملی و غیره، ارتقاء جایگاه پیشرفت به نسبت منزلت صلح و امنیت در دستور کار نهادهای بین‌المللی و در سیاستهای کلان ملی، گوشه‌ای از فرایند روشمند بازاندیشی در نظام حقوقی بین‌المللی و وضعیت موجود است. گفتمان حاکم بر گزارشهای دوگانه دبیر کل ملل متحد و هیات بلندپایه، با اتکاء بر رویکرد حفظ وضع موجود، با تغییر محدود در ساختارها موافق است ولی تغییر مناسبات و نظام هنجاری رابه دلیل استیلای سیاست قدرت و در پوشش دفاع

از ثبات رد می‌کند. مناسبات نابرابر در روابط شمال / جنوب، بزرگترین تهدید ممکن برای گسترش منطق همکاری / همبستگی بشری محسوب می‌شود که حامل نا امنیهای ویژه‌ای است که از نگاه تدوین کنندگان گزارش «تهدیدها، چالشها و تغییر» برکناره افتاده است. آیا امنیت شمال بدون رفاه جنوب دست یافتنی است؟ آیا دموکراتیزه کردن روابط درون مرزی و به حاشیه راندن بحث مناسبات دموکراتیک در روابط و مناسبات بین‌المللی و فرامرزی به عنان گسیختگی قدرت پایان خواهد داد؟ آیا می‌توان دستورکاری برای امنیت بین‌المللی با محوریت قدرت و بدون اهتمام و توجه متوازن به راهبردهای پیشرفت محور و تکثر دیدگاهها برای مدیریت چالشهای جهانی شدن نگاشت؟ هرگونه پاسخ به این پرسشهای پیچیده، بدون پردازش نظریه‌ای در باب امنیت جمعی و انسانی که هم تغییردرسرشت منابع و کانونهای تهدید را به شمار آورد و هم تحول در الگوهای هویت و کنش بازیگران و نظام ارزشهای نوین را درمدهای تبیینی خود منظورنماید، عملی نیست. سخن فرجامین آنکه نمی‌توان صلح و امنیت بین‌المللی را فارغ از الزامهای پیشرفت متوازن جامعه بشری و تنها با تکیه بر سرنیزه به دست آورد؛ زیرا خردمندان به‌خوبی می‌دانند از سر نیزه هر کاری ساخته است ولی نمی‌توان بر سر نیزه نشست. □

پی‌نوشتها:

۱. گفتمان امنیتی نوین، متعاقب فروپاشی سوسیالیسم و استیلای لیبرال دموکراسی در ادبیات روابط بین‌الملل شکل گرفت که در نوع خود یک گفتمان ایجابی محسوب می‌شود و روایت‌های مدرن و فرامدرنی از آن وجود دارد. آنچه که در چکیده نوشتار کنونی در تبیین ابعاد و ساختارهای چندگانه گفتمان امنیتی آمده است اقتباس آزاد و تغییر یافته‌ای از عنوان مقاله «مفهوم امنیت، ضرورت باز تعریف آن» نوشته بنیامین میلر می‌باشد. برای اطلاعات بیشتر رک: Benjamin Miller, *The Concept of Security: Should It Be Redefined?* In Uri Bar-Joseph (ed.) London: Cass, 2001, pp. 13-42.
۲. پطرس غالی، «حقوق بین‌الملل در تکاپوی ارزشهای خود: صلح، پیشرفت و دموکراسی»، ترجمه ابراهیم بیگ زاده، *مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی*، شماره ۳۵-۳۶، سال ۱۳۸۱، ص ۲۵۷.
۳. مایکل تودارو، *پیشرفت اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه فرجادی، غلامعلی، تهران: سازمان برنامه و بودجه، چاپ پنجم، ۱۳۷۰، ص ۳۹.
۴. همان، ص ۱۳۳.
5. Hosolitz, B.F., "Social Stratification and Development," *International Social Science Journal*, Vol: 16, No. 2, 1998, p. 243.
۶. حسین عظیمی، *تقریرات درس توسعه اقتصادی*، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۰، ص ۲۱۱.
7. Neil Smelser, *The Theory of Collective Behavior*, London: The Free Press, a division of Macmillan Publishing Co. inc, 1992, p. 46.
8. L. L. Grinberg, *Social Development*, Oxford: Oxford University Press, 1994, pp. 121-123.
9. N. Seers, *The Future of Development*, London: Collier Macmillan, 1989, pp. 193-195.
۱۰. پطرس غالی، پیشین، ص ۲۵۳.
11. U.N. Doc. A/Res/1161, Dec 1957.
12. Henry J. Sticker & Philip Alston, *International Human Rights in Context: Law, Politics, Morals*, Oxford Clarendon Press, 1996, pp. 110-111.
13. U.N. Doc. A/Res./2542(XXIX)1969.
14. U.N. Doc. E/CN.4/Res/1979/320.
15. Declaration on the Right to Development, 1986, G.A. RES/41/128.
16. Viena Declaration & Programme of Action, 1993. U.N. Doc. A/CONF.157/25
17. Declaration on the Right to Development. *op. cit.* preamble
18. *Ibid.* Art. 4
19. *Ibid.* Art. 3.
20. Petros-Petros, Ghali, *An Agenda for Development*.
21. U.N. Doc. E/CN.4/1996/Res/15.
22. Millennium Declaration. G.A. Res/2000.
23. Kofi Anann, *In Larger Freedom: Towards Development, Security and Human Rights for all*, Report of Secretary General, New York: United National Publication, 2005, Para. 22
24. U.N. Doc. High Level Panel Reports on Threats, Challenges and Change, p. 25.
۲۵. مقایسه گفتمان کلاسیک امنیت محور روابط بین‌الملل با گفتمان نوین امنیتی که امنیت انسانی را مبنای تحلیل خود قرار داده و محدود به تبیین صورتهای کلاسیک تهدید نبوده از چارچوب این نوشتار بیرون است. جهت مطالعه بیشتر به منبع زیر رجوع شود.
- Chard Ollman, "Redefining Security," *International Security*, Vol. 8, No. 1, Summer 1998, Note. 2.
26. James Mayall, *Nationalism & International Society*, Cambridge: CUP, 1990, p. 86.
۲۷. فرید آزادبخت، *نگارتهای بین‌المللی برانتخابات ملی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، تهران: دانشکده

حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال ۱۳۸۰، ص ۳۸.

28. U.N.Doc. High Level Panel Reports, *op. cit.*, Para.45.
 29. *Ibid.*, para.17.
 30. *Ibid.*, para.16.
 31. *Ibid.*, para.24.
 32. U.N.Doc:In Larger Freedom.*op.cit.* para.
۳۳. لیونیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران انتشارات علمی، ص ۳۰۶.
 34. Maurice Flory, *Adapting International Law to the Development of the Third World Attitudes Toward International Law*, Fredrike, Snyder (ed.) The Hague: Martius Nijhoff Publishers, 1987, p. 806
 35. U.N.Doc.In larger Freedom, *op.cit.* para.28.first chart.
 36. Maurice Flory, *op.cit.*, p.807.
 37. I.C.J.Reports.
 38. Kow Tom: *The GATT Law & International Law of Economic Relations*, Chicago: University of Chicago Press, 1990, p. 443.
۳۹. محمدجعفر قنبری جهرمی، *تقریرات درس حقوق بین الملل اقتصادی*، دوره دکتری حقوق بین الملل، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی. سال ۱۳۸۲، ص ۱۴۰
 ۴۰. محمدجواد ظریف و مصطفی زهرانی، *روندهای جدید بین المللی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۴، صص ۲۲۷-۲۲۶.
41. Millenium Declaration, *op.cit.*, paras, 11-12.
 42. *Ibid.*, paras, 19-20.
۴۳. ویل دورانت، *لغات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱. چاپ هفتم، ص ۳۱۸
 ۴۴. وت.ستیس، *فلسفه مکرر*، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، جلد دوم، چاپ ششم، ص ۶۰۰.
45. U.N.Doc. in larger freedom, *op.cit.* para.
۴۶. فرید آزادبخت، پیشین، به نقل از، جوزف فرانکل، *روابط بین المللی در جهان متغیر*، عبدالرحمان عالم، تهران دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، سال ۱۳۶۹، ص ۱۲۱
47. U.N. Doc, in larger freedom, *op.cit.*, paras 40-46
 ۴۸. محمدجواد ظریف و مصطفی زهرانی، پیشین، ص ۲۳۳.
 ۴۹ - پیشین، ص ۲۳۳.
50. *World Economic Situation & Prospects 2004*, New York: United Nations, 2004, p.15.
۵۱. محمدجواد ظریف و مصطفی زهرانی، پیشین، ص ۲۳۴، شایان یادآوری است که برخی از عناوین مطروحه در تدوین راهبرد منصفانه پیشرفت محور از کتاب موصوف اقتباس شده است.
 ۵۲. همان، ص ۲۲۸.
 ۵۳. همان، صص ۲۱۴-۲۱۳.
 ۵۴. همان، صص ۲۱۷-۲۱۶.
 ۵۵. همان، ص ۲۱۸.
 ۵۶. همان، ص ۲۱۸.
 ۵۷. همان، ص ۲۲۳.

۵۸. مناظرات ناظر به پیشرفت و گفتمانهای مطروحه در این زمینه گویای شکاف عمیق میان صاحب نظران حقوقی است. جهت مطالعه بیشتر رک: یوسف مولایی، *تقریرات درس حقوق بین‌الملل پیشرفت*، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره کارشناسی ارشد، نیمسال یکم ۱۳۷۸.

59. In Larger Freedom, *op.cit.* para. 27
 60. High Level Panel Report. *op.cit.* p.15.
 61. In Larger Freedom, *op.cit.* para.28. para.178.
 62. high level report.
 63. *Ibid.*, para, 179
 64. *Ibid.*, para, 184.
 65. *Ibid.*, para, 22 .
 66. *Ibid.*, para, 9.

۶۷ جهت مطالعه تفصیلی تهدیدهای احصاء شده در گزارش هیات بلند پایه رجوع شود به متن انگلیسی ص ۱۲.
 68. High level report. *op.cit.*, p.12.
 69. *Ibid.*, p.12.
 70. *Ibid.*, p.12.

۷۱. محمدجواد ظریف و مصطفی زهرانی، پیشین، ص ۲۳۸.

72. In larger freedom, *op.cit.*, para. 27.
 73. High level report, p. 12 .

۷۴. پیشرفت در زمینه عمرانی پیشرفت هزاره در کادر شماره ۲ گزارش با آزادی بیشتر دبیر کل ملل متحد درج شده است که بخشی از آن در متن تحقیق از منبع موصوف اقتباس شده است. جهت مطالعه بیشتر رک: متن انگلیسی با آزادی بیشتر، ص ۱۱.

75. In large freedom. *op.cit.*, para.36.
 76. *Ibid.* para.70.
 77. *Ibid.* para.149.

۷۸. مهدی ذاکریان، «شورای حقوق بشر: از بازبینی ساختاری تا فراگیری و بازبینی محتوایی»، *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، سال دوم، شماره ۸، بهار ۱۳۸۵.